

اصول و ضوابط واژه‌گزینی

همراه با شرح و توضیحات

ویرایش سوم، با تجدید نظر

مصوّب فرهنگستان زبان و ادب فارسی

گروه واژه‌گزینی

خرداد 1388

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

صفحه	عنوان
7	مقدمه
9	اصول و ضوابط واژه‌گزینی
15	شرح اصول و ضوابط واژه‌گزینی 1. تعاریف
16	1.1 واژه
18	2.1 واژه‌گزینی
19	3.1 زبان فارسی
21	4.1 واژه فارسی
23	5.1 زبان علم
25	2. اصول موضوعه
29	3. منابع واژه‌گزینی
	4. شیوه‌های واژه‌گزینی
34	4.1 برگزینش
35	4.2 نوگزینش
35	4.3 ساختن اصطلاح
39	4.4 وام‌گیری
41	5. روش‌های معادل‌یابی
43	6. ضوابط واژه‌گزینی

مقدمه

واژه‌گزینی، بنا بر اساسنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، از جمله وظایف فرهنگستان است. شورای فرهنگستان به حکم وظیفه‌ای که در امر واژه‌گزینی بر عهده دارد، از همان نخستین جلسات این موضوع را در دستور کار خود قرار داد و لازم دید که پیش از انتخاب و تصویب واژه‌های فارسی در برابر لغات بیگانه، «اصول و ضوابطی» وضع کند تا مبنا و میزان و راهنمای کار آن باشد. تنظیم و تصویب این اصول و ضوابط مدت‌ها طول کشید و سرانجام شورای فرهنگستان، پس از بحث‌های طولانی و گفتگوها و رایزنی‌های مفصل، که ناظر بر سابقه دست‌کم شصت‌ساله واژه‌گزینی در ایران بود، در جلسات پنجاه و هشتم (مورخ 73/7/11) و یکصد و پانزدهم (مورخ 76/4/2) «اصول و ضوابط واژه‌گزینی» را در قالب نه اصل به تصویب رساند.

گروه واژه‌گزینی در طی بیش از ده سال فعالیت و تصویب در حدود 10 هزار معادل برای لغات بیگانه که در چهار دفتر انتشار یافته، همواره این اصول نه‌گانه را مبنا و راهنمای کار قرار داده است. این گروه در سال 1384 با جمع‌بندی بحث‌ها و پرسش‌هایی که در گروه‌های تخصصی و شورای واژه‌گزینی و گاه در شورای فرهنگستان مطرح می‌شد لازم دید در اصول و ضوابط خود بازنگری کند. به این منظور کارگروهی به ریاست دکتر حسن حبیبی، رئیس وقت فرهنگستان و مدیر گروه واژه‌گزینی، تشکیل شد.¹

اعضای این گروه در جلسه‌های متعدد به بحث و اظهار نظر درباره اصول و ضوابط پیشین پرداختند و سرانجام پیش‌نویس اصول و ضوابط جدید را تهیه کردند و برای اعضای شورای فرهنگستان و اعضای گروه‌های تخصصی واژه‌گزینی و حدود 50 تن از دیگر صاحب‌نظران، جهت اظهار نظر ارسال داشتند. این کارگروه پس از دریافت نظر اعضای پیوسته فرهنگستان

1. دیگر اعضای این گروه، به ترتیب الفبا، عبارت بودند از: نسرین پرویزی (معاون گروه واژه‌گزینی و عضو شورای واژه‌گزینی و هیئت فنی)، دکتر مهدی سمائی (عضو هیئت فنی)، دکتر علاءالدین طباطبایی (عضو شورای واژه‌گزینی و هیئت فنی)، مهندس علی کافی (عضو شورای واژه‌گزینی)، دکتر شهین نعمت‌زاده (عضو شورای واژه‌گزینی و هیئت فنی).

و دیگر اصحاب نظر در پیش نویس مذکور اصلاحاتی به عمل آورد و در تاریخ 86/2/6 برای گفتگوی مستقیم با صاحب نظران هم‌اندیشی یک‌روزه‌ای برگزار کرد. سپس با توجه به نکات و پیشنهادها مطرح شده در هم‌اندیشی، در متن پیشنهادی تغییراتی ایجاد کرد. اصول و ضوابط جدید سرانجام در تاریخ 86/9/26 در سیدوسی و یکمین جلسه شورای فرهنگستان به تصویب رسید. جزوه حاضر ابتدا به صورت مقدماتی در اسفند 86 منتشر شد و اکنون پس از ویرایش و اصلاحات نهایی در اختیار واژه‌گزینان و علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

گروه واژه‌گزینی
خرداد 1388

اصول و ضوابط واژه‌گزینی

مصوب جلسه سیدوسی و یکم (مورخ 86/9/26) شورای فرهنگستان زبان و ادب فارسی

1. تعاریف

با توجه به اینکه درباره برخی اصطلاحات به‌کاررفته در متن اصول و ضوابط واژه‌گزینی نظرات متفاوتی وجود دارد، لازم است مراد ما در این متن به‌وضوح بیان شود.

1.1 واژه

واژه در این متن به دو معنی به کار می‌رود:

1.1.1 لفظی که از یک یا چند جزء معنی‌دار ساخته شده است و از لحاظ دستوری به یکی از مقوله‌های اسم یا ضمیر یا صفت یا قید یا فعل یا عدد یا حرف اضافه یا حرف ربط یا صوت تعلق دارد. چنین لفظی از نظر ساختمان ممکن است بسیط یا مشتق یا مرکب یا مشتق - مرکب باشد.

1.1.2 لفظی که دست‌کم در یکی از رشته‌های علمی و فنی و حرفه‌ای و هنری دارای تعریفی مشخص است. چنین لفظی ممکن است یک واژه (به معنی 1.1.1) یا یک عبارت یا یک صورت اختصاری باشد. واژه در این معنی مترادف با اصطلاح است. در این متن لفظ واژه در کلمه‌های «واژه‌گزینی» و «واژه‌نامه» و در عبارت «واژه/واژه‌های مصوب» در معنی دوم به کار رفته است.

1.2 واژه‌گزینی

واژه‌گزینی فرایندی است که در طی آن برای یک مفهوم مشخص علمی یا فنی یا حرفه‌ای یا هنری معمولاً یک و در مواردی بیش از یک لفظ برگزیده یا ساخته می‌شود.

1.3 زبان فارسی

زبان فارسی زبانی است که هم‌اکنون در کشورهای ایران (به نام فارسی) و تاجیکستان (به نام تاجیکی) تنها زبان رسمی، و در افغانستان (به نام دری) یکی از زبان رسمی است و در

برخی جوامع که در حوزه نفوذ فرهنگی ایران قرار داشته‌اند، گروهی از مردم بدان می‌نویسند و تکلم می‌کنند. از قرن سوم هجری به بعد، متون نوشتاری فراوانی به این زبان به جا مانده است.

1. 4. واژه فارسی

گنجینه واژگانی زبان فارسی که در واژه‌گزینی مورد استفاده قرار می‌گیرد از عناصر زیر تشکیل شده است:

1. 4. 1 همه واژه‌های فارسی تبار که در فرهنگهای معتبر امروز ضبط شده‌اند.

1. 4. 2 همه واژه‌های عربی تباری که یا در فارسی امروز تداول دارند و/ یا دست‌کم در چند متن معتبر نظم و نثر فارسی، عمدتاً تا اواخر قرن پنجم، به کار رفته‌اند.

1. 4. 3 همه واژه‌هایی که تبار هندی یا ترکی یا یونانی یا مغولی و مانند اینها دارند و در فارسی امروز متداول‌اند یا در متون تخصصی معتبر به کار رفته‌اند.

1. 4. 4 هر واژه اروپایی که شرایط زیر را داشته باشد:

1. 4. 4. 1 در میان عموم فارسی‌زبانان متداول باشد؛

1. 4. 4. 2 در زبان مبدأ واژه‌ای بسیط باشد و در غیر این صورت، ساختار صرفی آن چنان

باشد که مانع از اعمال فرایندهای واژه‌سازی فارسی بر روی آن نشود؛

1. 4. 4. 3 فرهنگستان با توجه به نظر متخصصان، به دلایلی معادل‌یابی برای آن را

ضروری نداند.

1. 5. زبان علم

زبان علم گونه‌ای از زبان است که نقش اصلی آن برقراری ارتباط میان اهل علم و بیان مطالب علمی در گفتار و نوشتار است و علاوه بر تعامل با دیگر گونه‌های زبان و بهره‌گیری از واژگان و فرایندهای واژه‌سازی آنها، دارای واژگان ویژه و روش‌های خاص خود در واژه‌گزینی است.

2. اصول موضوعه

مراد از اصول موضوعه اصولی است که فرهنگستان، با توجه به وظایفی که در اساسنامه بر عهده‌اش نهاده شده است، پس از بحث و بررسی فراوان آنها را پذیرفته است و اگر نه برای

همیشه، برای مدتی طولانی، درستی یا نادرستی آنها را در درون فرهنگستان قابل بحث نمی‌داند. این اصول عبارت‌اند از:

- 2.1 توسعه علمی نیازمند زبان علمی است؛
- 2.2 زبان علم در ایران زبان فارسی است و باید فارسی بماند؛
- 2.3 زبان علمی فارسی برای بقا نیازمند واژه‌گزینی سازمان‌یافته و روشمند است.

3. منابع واژه‌گزینی

منظور از منابع واژه‌گزینی مجموعه‌ی واژه‌هایی است که می‌توان در واژه‌گزینی از آنها بهره گرفت. این منابع عبارت‌اند از:

3.1 همه‌ی واژه‌هایی که بنا به آنچه در 4.1 آورده‌ایم فارسی به شمار می‌آیند، صرف‌نظر از تبار آنها.

تبصره: در انتخاب واژه اولویت با واژه‌هایی است که بتوان آنها را در فرایندهای واژه‌سازی با سهولت بیشتری به کار برد. به بیان دیگر، اشتقاق‌پذیری و ترکیب‌پذیری و تصریف‌پذیری مهم‌ترین مؤلفه‌ها در انتخاب یک واژه از میان گنجینه‌ی واژه‌هاست.

- 3.2 واژه‌های متعلق به زبانها و گویش‌های زنده‌ی ایران؛
- 3.3 واژه‌ها و ریشه‌های متعلق به زبان‌های باستانی و میانه‌ی ایران؛
- 3.4 واژه‌ها و صورت‌های ترکیبی² اروپایی که دست‌کم شرایط مندرج در بندهای 4.1، 4.2 و 4.4.1 را دارا باشند، یعنی:

- در زبان مبدأ واژه‌ای بسیط باشند و در غیر این صورت، ساختار صرفی آنها چنان باشد که مانع از اعمال فرایندهای واژه‌سازی فارسی بر روی آنها نشود؛
- فرهنگستان با توجه به نظر متخصصان به دلایلی معادل‌یابی برای آنها را ضروری نداند.

4. شیوه‌های واژه‌گزینی

واژه‌گزینی برای یک مفهوم مشخص به چهار روش انجام می‌گیرد:

4.1 برگزینش: انتخاب یک واژه یا عبارت از میان واژه‌ها و عبارت‌های موجود در زبان؛

4.2 نوگزینش: انتخاب یک واژه موجود در زبان و دادن مفهومی جدید به آن، به طوری که با مفهوم اولیه بی ارتباط نباشد؛

4.3 ساختن اصطلاح: ساختن اصطلاح به سه شیوه زیر انجام می‌گیرد:

4.3.1 واژه‌سازی: ساختن یک واژه جدید مشتق یا مرکب یا مشتق - مرکب.

4.3.2 ساختن گروه نحوی: ساختن یک گروه نحوی با به کار بردن دست‌کم دو واژه

صورت می‌گیرد. این واژه‌ها با کسره اضافه یا یکی از حروف اضافه به هم پیوند می‌یابند.

4.3.3 اختصارسازی: ساختن اختصار به یکی از روش‌های سرواژه‌سازی یا آمیزه‌سازی

(نحت) یا اختصار حرف به حرف انجام می‌شود.

4.4 وام‌گیری: اخذ یک واژه از زبان‌های بیگانه (معمولاً غربی) با همان مفهومی که در

زبان مبدأ دارد.

وام‌گیری عمدتاً در موارد زیر صورت می‌گیرد:

4.4.1 واحدهای اندازه‌گیری و اسامی شیمیایی و نام داروها و مانند آنها.

4.4.2 واژه‌های اروپایی که هر چند در میان عموم فارسی‌زبانان متداول نیستند، شرایط

مندرج در بندهای 1.4.4.2 و 1.4.4.3 واژه‌های اروپایی را دارند، یعنی:

- در زبان مبدأ واژه‌های بسیط باشند و در غیر این صورت ساختار صرفی آنها چنان باشد که

مانع از اعمال فرایندهای واژه‌سازی فارسی بر روی آنها نشود.

- فرهنگستان با توجه به نظر متخصصان، به دلایلی معادل‌یابی برای آنها را ضروری نداند.

5. روش‌های معادل‌یابی

معادل‌یابی عبارت است از برگزیدن یک واژه یا عبارت یا صورت اختصاری در مقابل یک لفظ بیگانه.

معادل‌یابی به دو صورت انجام می‌گیرد:

5.1 معادل‌یابی مفهومی: در این روش بدون توجه به ساختار اصطلاح بیگانه و فقط با

در نظر گرفتن معنی و تعریف آن در زبان فارسی یک معادل یافته یا ساخته می‌شود؛

2.5 **گرده‌برداری:** در این روش معادل‌یابی با توجه به ساختار اصطلاح بیگانه صورت می‌گیرد، به این معنی که در مقابل هر جزء معنی‌دار اصطلاح بیگانه یک جزء معنی‌دار در زبان فارسی قرار داده می‌شود. معادل‌یابی با هریک از دو روش بالا که صورت گیرد، در قالب یکی از شیوه‌های واژه‌گزینی می‌گنجد.

6. ضوابط واژه‌گزینی

مراد از ضوابط واژه‌گزینی باید‌و‌نبایدها و اولویت‌هایی است که شایسته است در امر واژه‌گزینی رعایت شود.

6.1 در ساختن اصطلاح باید قواعد دستور زبان فارسی رعایت شود؛
6.2 در واژه‌گزینی شایسته است اصطلاحی برگزیده شود که بتوان آن را، بنا به ضرورت، در فرایندهای واژه‌سازی بعدی، یعنی انواع اشتقاق و ترکیب، به کار برد؛
6.3 در واژه‌گزینی باید قواعد آوایی زبان فارسی رعایت شود. همچنین باید تلفظی از وام‌واژه‌ها اختیار شود که با قواعد واج‌آرایی و ساختار هجایی زبان فارسی مطابقت داشته باشد.

6.4 در املای واژه‌ها باید از دستور خط فرهنگستان پیروی شود. در صورت نیاز می‌توان از برخی علائم سجاوندی که هنوز در خط فارسی قبول عام نیافته‌اند نیز استفاده کرد.
6.5 فرهنگستان می‌تواند، بنا به ضرورت، از فرایندهای واژه‌سازی کم‌سابقه یا بی‌سابقه در زبان فارسی استفاده کند؛

6.6 هر واژه‌ای را که فارسی محسوب شود، صرف‌نظر از تبار آن، می‌توان در فرایندهای واژه‌سازی به کار برد و با پیشوندها و پسوندها و واژه‌های اصیل فارسی ترکیب کرد و با آن واژه یا واژه‌های جدید ساخت؛

6.7 در مورد اشتراک لفظی و معنایی در واژه‌های بیگانه و معادل‌های فارسی آنها از ضوابط زیر پیروی می‌شود:

6.7.1 در مقابل یک لفظ بیگانه که دارای یک مفهوم مشخص است شایسته است که در تمامی حوزه‌ها یک معادل فارسی اختیار شود، مگر اینکه در حوزه‌های مختلف از دیرباز معادل‌های متفاوتی در مقابل آن لفظ بیگانه کاملاً تداول یافته باشد؛

6.7.2 در مقابل یک لفظ بیگانه در یک حوزه مشخص فقط باید یک معادل فارسی اختیار شود، مگر اینکه آن لفظ در همان حوزه دارای چند مفهوم متفاوت باشد؛

6.7.3 هرگاه یک اصطلاح بیگانه دارای چند مفهوم باشد، به‌منظور بیان دقیق مقصود، برای هر یک از مفاهیم می‌توان یک معادل فارسی اختیار کرد؛

6.7.4 در صورت وجود چند لفظ بیگانه برای یک مفهوم واحد، بهتر است در زبان فارسی در مقابل آن فقط یک معادل اختیار شود، اما، بنا به ضرورت، از جمله سابقه و رواج، می‌توان برای هر یک از الفاظ بیگانه یا برخی از آنها نیز معادلی برگزید؛

6.7.5 استفاده از یک معادل فارسی برای چند اصطلاح بیگانه در حوزه‌های مختلف مجاز است.

شرح اصول و ضوابط واژه‌گزینی

1. تعاریف

با توجه به اینکه دربارهٔ برخی اصطلاحاتی که در اصول و ضوابط واژه‌گزینی به کار رفته است نظرات متفاوتی وجود دارد، لازم دیدیم مراد خود را از آنها به‌وضوح بیان کنیم.

1.1. واژه

واژه در این متن به دو معنی به کار می‌رود:

1.1.1. 1. لفظی که از یک یا چند جزء معنی‌دار ساخته شده است و از لحاظ دستوری به یکی از مقوله‌های اسم یا ضمیر یا صفت یا قید یا فعل یا عدد یا حرف اضافه یا حرف ربط یا صوت تعلق دارد. چنین لفظی از نظر ساختمان ممکن است بسیط یا مشتق یا مرکب یا مشتق - مرکب باشد؛

1.1.2. 2. لفظی که دست‌کم در یکی از رشته‌های علمی و فنی و حرفه‌ای و هنری دارای تعریفی مشخص باشد. چنین لفظی ممکن است یک واژه (به معنی 1.1.1) یا یک عبارت یا یک صورت اختصاری باشد. واژه در این معنی مترادف با اصطلاح است. در این متن، لفظ واژه در کلمه‌های «واژه‌گزینی» و «واژه‌نامه» و در عبارت «واژه/واژه‌های مصوب» در معنی دوم به کار رفته است.

واژه در این نوشته به دو معنی به کار رفته است. یک معنی همان است که امروز عموم فارسی‌زبانان با آن آشنا هستند و مترادف با «کلمه» و «لغت» است و نیز در فرهنگ‌های قدیمی (مانند *برهان قاطع*) و فرهنگ‌های جدید (مانند *لغت‌نامهٔ دهخدا* و *معین و فارسی امروز و سخن*) به همین معنی آمده است. هر واژه با این معنی، بنا به نظر غالب دستورنویسان، به یکی از مقوله‌های نه‌گانهٔ زیر تعلق دارد: اسم (مانند کتاب، صندلی، پرویز)، ضمیر (مانند من، او، آنها)، صفت (مانند خوب، درشت، زیبا)، قید (مانند هرگز، همیشه، دیر)، فعل (مانند می‌روم، گفتم، شنیدیم)، عدد (مانند دو، هشت، نه)، حرف اضافه (مانند با، از، در)، حرف ربط (مانند و، که، تا)، صوت (مانند به‌به!، آه، وای). البته هریک از این مقوله‌های دستوری ممکن است انواعی داشته باشد که در اینجا مورد بحث ما نیست.

واژه در این معنی از نظر ساختمان چهار نوع است: بسیط (مانند قلم، کتاب، زن، مرد)، مشتق (مانند گلدان، دانش، مادرانه)، مرکب (مانند کتابخانه، هنرپرور، خوش منظر)، مشتق - مرکب (مانند دانش پرور، خوش اخلاقی، وطن دوستانه). شرح این چهار نوع واژه در بخش «شيوه‌های واژه‌گزینی» در ذیل روش‌های «واژه‌سازی» آمده است.

«واژه» در این متن به معنی دیگری نیز به کار رفته است که مترادف با «اصطلاح» یعنی معادل term است و مراد از آن لفظی است که دست‌کم در یکی از رشته‌های علمی یا فنی یا حرفه‌ای یا هنری بر یک مفهوم مشخص دلالت می‌کند. واژه در این معنی از نظر ساختمان بر شش نوع است که چهار نوع آن همان انواع مربوطه واژه در معنی اول است و دو نوع دیگر عبارت‌اند از گروه نحوی و صورت اختصاری. بنابراین، واژه به معنی «اصطلاح» از نظر ساختمان شامل انواع شش‌گانه زیر است: بسیط (بلور، کانون)، مشتق (فرشینه، بستار)، مرکب (بزرگراه، داربست)، مشتق - مرکب (بکرزایی، بی‌هوازی)، گروه نحوی (فاصله کانونی، پردازش از دور)، صورت اختصاری (ناکا = نشانگان اکتسابی کمبود ایمنی، شابک = شماره استاندارد بین‌المللی کتاب).

چنان‌که می‌بینیم واژه به معنی دوم که مترادف با اصطلاح است، ممکن است شامل بیش از یک کلمه، یعنی گروه نحوی، یا صورتی باشد که اصلاً کلمه به شمار نمی‌آید، یعنی صورت اختصاری.

شایان ذکر است که واژه در مفهوم اصطلاح، هفتاد سال سابقه دارد، چنان‌که فرهنگستان ایران (فرهنگستان اول) مصوبات خود را که هم شامل واژه (مانند برش، برات‌گیر، بهداشت) و هم شامل گروه نحوی (مانند انجمن پیشاهنگی، دادگاه استان، بارنامه کشتی) بود با عنوان «واژه‌های نو» منتشر می‌ساخت، و در فرهنگستان زبان ایران (فرهنگستان دوم) نیز فرایندی که ناظر بر اصطلاح‌گزینی بود، واژه‌گزینی نامیده می‌شد، و مرکز نشر دانشگاهی هم در دهه 1360 معادل‌یابی برای اصطلاحات علمی بیگانه را واژه‌گزینی می‌نامید، و سرانجام بند 1 ماده 2/ اسانامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی (فرهنگستان سوم) نیز یکی از وظایف این نهاد را «تأسیس واحدهای واژه‌سازی و واژه‌گزینی» تعیین کرده است. از این رو، شایسته نبود که این سنت هفتادساله نادیده گرفته شود و به جای «واژه‌گزینی» مثلاً «اصطلاح‌گزینی» به کار رود.

برای اینکه هم جانب این سنت هفتادساله رعایت شود و هم جانب معنایی که عموم فارسی‌زبانان از کلمه «واژه» درمی‌یابند، در این متن کلمه «واژه» همواره به دو معنی اول به کار می‌رود، یعنی هم مترادف با «کلمه» و «لغت»، و هم مترادف با اصطلاح.

1. 2 واژه‌گزینی

واژه‌گزینی فرایندی است که در طی آن برای یک مفهوم مشخص علمی یا فنی یا حرفه‌ای یا هنری معمولاً یک و در مواردی بیش از یک لفظ برگزیده یا ساخته می‌شود. واژه‌گزینی در زبان فارسی سابقه‌ای بسیار دیرینه دارد و قدمت آن دست‌کم به عصر ساسانی می‌رسد. در متونی که به زبان پهلوی نگاشته شده است اصطلاحات زیادی در زمینه‌های فلسفه و پزشکی و ستاره‌شناسی ساخته شده است. در اینجا فقط به چند مثال بسنده می‌کنیم:

xrad dōšagī (خرددوستی) = فلسفه

zamīg-paymānīh (زمین‌پیمایی) = هندسه

čim gōwāgīh (چم‌گویایی) = منطق

dēn dānišnīh (دین‌دانشی) = الهیات

axtarāmār (اخترآمار) = منجم

این سنت در زبان دری ادامه یافت و دانشمندانی مانند ابن‌سینا و غزالی و ناصرخسرو و افضل‌الدین کاشانی هرکدام در عرصه‌هایی به یافتن معادل‌های فارسی در مقابل واژه‌های عربی همت گماشتند، چنان‌که در مثال‌های زیر می‌بینیم:

غزالی

بصیر = بینا

موجود = یافته

معدوم = نیافته

ابن‌سینا

ادراک = اندریافت

مُدْرَک = اندریافته

ذو جهت = جهت‌گر

ناصر خسرو

ساکن = آرمیده

کیفیت = چونی

علت = چرایی

افضل الدین کاشانی

خلط = آمیختگی

صعب الوصول = دشخوریاب

علم = دانستگی

اما از قرن پنجم به بعد این سنت تقریباً فراموش شد و وام‌گیری بی‌حد و حساب از زبان عربی جای واژه‌گزینی به فارسی را گرفت. تا اینکه سرانجام پس از انقلاب مشروطه با تحولات بزرگی که در عرصه اجتماع پدید آمد و کارکردهای جدیدی که بر دوش زبان فارسی نهاده شد، بار دیگر واژه‌گزینی برای مفاهیم جدید تولدی دوباره یافت و با تأسیس فرهنگستان اول نظم و سامانی به خود گرفت.

واژه‌گزینی فرایندی سنجیده و عالمانه است برای یافتن یا ساختن یک اصطلاح برای یک مفهوم مشخص در یکی از حوزه‌های علم و فن و حرفه و هنر. البته گاهی به دلایل تاریخی یا دلایل دیگر، برای یک مفهوم بیش از یک اصطلاح اختیار می‌شود که در این حالت با اصطلاحات مترادف سروکار داریم و اگر شمار این گونه مترادف‌ها زیاد نباشد مخل ارتباط نیست. در این باره و نیز درباره دیگر مسائل مربوطه واژه‌گزینی در بخش‌های «شیوه‌های واژه‌گزینی» و «ضوابط واژه‌گزینی» بیشتر بحث خواهیم کرد.

1.3 زبان فارسی

زبان فارسی زبانی است که هم‌اکنون در کشورهای ایران (به نام فارسی) و تاجیکستان (به نام تاجیکی) تنها زبان رسمی و در افغانستان (به نام دری) یکی از دو زبان رسمی است و در برخی جوامع که در حوزه نفوذ فرهنگی ایران قرار داشته‌اند گروهی از مردم بدان می‌نویسند و تکلم می‌کنند. از این زبان، از قرن سوم هجری به بعد، متون نوشتاری فراوانی به این زبان به جا مانده است.

زبان فارسی از خانواده زبان‌های هندواروپایی است. این زبان‌ها از حدود هزاره اول پیش از میلاد مسیح در بخش بزرگی از اروپا و جنوب و جنوب غربی آسیا رایج بوده‌اند و از نیمه دوم سده پانزدهم میلادی در امریکا و افریقا و اقیانوسیه هم رواج یافته‌اند. گروه هندی و ایرانی دو

شاخه هندی و ایرانی دارد. شاخه ایرانی در هزاره اول پیش از میلاد مسیح در ایران و افغانستان کنونی و در شمال در منطقه میان مجارستان و ترکستان چین رایج بوده است.

قدیمی ترین گونه های این شاخه، اوستایی و فارسی باستان است. فارسی باستان زبان رسمی هخامنشیان و زبان قوم پارس بوده است. دوره میانه زبان های ایرانی را از سال 331 قبل از میلاد تا 867 میلادی می دانند، یعنی تا سال 254 هجری قمری که یعقوب لیث صفاری به حکومت رسید و زبان فارسی دری رسمیت یافت. فارسی دری دنباله فارسی میانه زردشتی است که به تدریج جانشین دیگر زبان های ایرانی یعنی سُغدی و سکایی و خوارزمی و بلخی شد و در منطقه وسیعی از جهان، از هندوستان تا اروپا و از دریای خوارزم تا خلیج فارس، رایج گردید.

در فاصله میان سقوط ساسانیان تا روی کار آمدن صفاریان، زبان علمی زردشتیان ایران فارسی میانه زردشتی و زبان علمی مانویان فارسی میانه مانوی و پهلوی اشکانی مانوی و سُغدی مانوی و زبان علمی ایرانیان مسلمان عربی بود.

زبان فارسی در دربار مغولی هند زبان رسمی بود. سلجوقیان زبان فارسی را در آسیای صغیر رواج دادند و در دربار عثمانی زبان فارسی رواج داشت. تسلط استعمار بر کشورهای شرق سبب گردید از رواج زبان فارسی کاسته شود. فارسی دری امروزه در ایران و افغانستان و تاجیکستان رایج است. زبان فارسی در این سه کشور از اوایل قرن بیستم میلادی به تدریج از یکدیگر دور شد. فارسی تاجیکی از زبان روسی تأثیر پذیرفت و واژگان بسیاری از آن به وام گرفت. در افغانستان واژه های پشتو به زبان فارسی دری راه یافت و در ایران واژه های روسی و فرانسوی و در سال های اخیر واژه های انگلیسی وارد زبان فارسی شد. در هر یک از این کشورها برای مفاهیم تازه واژه های جدیدی ساخته شد که غالباً با یکدیگر تفاوت دارند. زبان فارسی در جریان گسترش خود بسیاری از عناصر زبان های ایرانی شمالی و شرقی، به ویژه پارتی و سُغدی، را وام گرفته است و در عین حال به گونه های محلی بسیاری نیز تقسیم شده است. در ایران و تاجیکستان و افغانستان صورت های کمابیش متفاوتی از این زبان مشترک متداول است که در برخی موارد مشخصات واژگانی و آوایی و دستوری خاص خود را دارند.

از زبان فارسی دری، حدوداً از قرن سوم هجری به بعد، متون فراوانی به نظم و نثر باقی مانده است. این متون، علی‌رغم تغییراتی که در نظام آوایی و واژگان و دستور زبان فارسی پدید آمده است، غالباً برای عموم تحصیل‌کردگان قابل فهم‌اند.

در صد سال اخیر، با گسترش سواد در میان عموم مردم و با پیدایش مطبوعات و رسانه‌های فراگیر رادیو و تلویزیون، زبان فارسی رسمی، که در واقع زبان رایج در میان تحصیل‌کردگان است، در سراسر ایران در میان عموم مردم، و از جمله در میان مردمی که با زبان‌ها و گویش‌های محلی خود تکلم می‌کنند، بسط یافته است.

1. 4. واژه فارسی

گنجینه واژگانی زبان فارسی که در واژه‌گزینی از آن استفاده می‌شود از عناصر زیر تشکیل شده است:

1. 4. 1 همه واژه‌های فارسی‌تبار که در فرهنگ‌های معتبر ضبط شده‌اند؛

1. 4. 2 همه واژه‌های عربی‌تباری که یا در فارسی امروز تداول دارند و/ یا دست‌کم

در چند متن معتبر نظم و نثر فارسی، عمدتاً تا اواخر قرن پنجم، به کار رفته‌اند؛

1. 4. 3 همه واژه‌هایی که تبار هندی یا ترکی یا یونانی یا مغولی و مانند اینها دارند و

در فارسی امروز متداول‌اند یا در متون تخصصی معتبر به کار رفته‌اند؛

1. 4. 4 هر واژه اروپایی که شرایط زیر را داشته باشد:

1. 4. 4. 1 در میان عموم فارسی‌زبانان متداول باشد؛

1. 4. 4. 2 در زبان مبدأ واژه‌ای بسیط باشد و در غیر این صورت ساختار صرفی آن

چنان باشد که مانع از اعمال فرایندهای واژه‌سازی فارسی بر روی آن نشود؛

1. 4. 4. 3 فرهنگستان با توجه به نظر متخصصان به دلایلی معادل‌یابی برای آن را

ضروری نداند.

زبان فارسی مانند هر زبان دارای قدمت دیرینه و صاحب ادبیات گسترده، از زبان‌های مختلف واژه به وام گرفته است. وام‌واژه‌های فارسی عمدتاً به زبان‌های زیر تعلق دارند: عربی، ترکی، مغولی، هندی، اروپایی، (عمدتاً شامل فرانسوی، انگلیسی، روسی). در برابر همه واژه‌های

دخیل نمی‌توان رویکرد واحدی اختیار کرد، زیرا نقش و تأثیر همه آنها در فارسی امروز یکسان نیست.

زبان عربی در طول چهارده قرن با زبان و ادبیات فارسی عمیقاً درآمیخته است و کلمه‌های بسیاری از این زبان وارد فارسی شده و بر غنای آن افزوده است. اما ورود همه واژه‌های عربی در اثر نیاز نبوده است و به قول استاد محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) «از قرن پنجم به بعد، تغنن در تقلید ادبای ایرانی از تازی زیادتر از اندازه و حد طبیعی رواج گرفت... این معنا باعث شد که نثر فارسی که در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم صدی پنج لغت تازی بیش نداشت، در نیمه دوم قرن پنجم (شمار لغات تازی‌اش) از صدی پنجاه نیز تجاوز کرد.» به همین دلیل، در اصول و ضوابط حاضر برای فارسی تلقی کردن واژه‌های عربی یکی از این دو شرط را قائل شده‌ایم: **یا در فارسی امروز تداول داشته باشند، یا در چند متن معتبر نظم و نثر فارسی تا اواخر قرن پنجم به کار رفته باشند.**

استفاده از واژه‌هایی که فارسی از هندی (مانند جنگل، نیلوفر، نارگیل) و ترکی (مانند اتاق، سنجاق، یونجه) و مغولی (آقا، اردو، سوغات) به وام گرفته است و اکنون در فارسی رواج دارند، آسیبی به زبان فارسی و هویت ملی وارد نمی‌کند، زیرا از یک سو به دلیل قدمت دیرینه‌شان به صورت طبیعی در بدنه واژگان فارسی جای گرفته‌اند و از سوی دیگر، اکنون وام‌گیری از این زبان‌ها به کلی متوقف شده است.

وضعیت لغات اروپایی به سه دلیل با دو گروه بالا متفاوت است:

1. قدمت بخش اعظم این لغات چندان نیست و حداکثر به یک قرن می‌رسد؛
 2. وام‌گیری از این زبان‌ها، به‌ویژه زبان انگلیسی، همچنان با قوت ادامه دارد و چنانچه تلاش جدی در زمینه معادل‌یابی برای واژه‌های علمی و فنی این زبان‌ها صورت نگیرد، چهره زبان فارسی در چند دهه آینده به کلی تغییر می‌کند؛
 3. برخی واژه‌های اروپایی به صورت خوشه‌ای وارد فارسی می‌شوند و فرایندهای واژه‌سازی فارسی را مختل می‌کنند. مثلاً همراه با «والیبال»، «والیبالیست» و همراه با «پیانو»، «پیانیست» هم وارد شده است.
- باتوجه به دلایل بالا، برای فارسی تلقی کردن لغات اروپایی، علاوه بر تداول در زبان، دو شرط دیگر نیز باید قائل شد:

نخست اینکه واژه‌های محل بحث در زبان مبدأ واژه‌ای بسیط باشند و اگر هم بسیط نیستند ساختمان صرفی‌شان چنان باشد که بتوان فرایندهای واژه‌سازی فارسی را بر روی آنها اعمال کرد. مثلاً با واژه «یون» که بسیط است می‌توان واژه‌های «یونیده» و «یونش» و «یونش‌پذیر» را ساخت، و نیز با واژه «تلفن»، علی‌رغم اینکه در زبان مبدأ بسیط نیست، لغات «تلفنی» و «تلفنچی» و «تلفن‌خانه» ساخته شده است.

دوم اینکه عموم صاحب‌نظران معادل‌یابی برای آن را ضروری ندانند، مانند اتم و الکترون و پروتون.

واژه‌های اروپایی که هنوز در مورد معادل مشخصی برای آنها اجماع نظر حاصل نشده، اما چندین معادل برایشان پیشنهاد شده است (مانند اتوپیا که از جمله معادل‌های ناکجاآباد، آرمان‌شهر، مدینه فاضله در برابر آن به کار رفته است) شایسته نیست فارسی به شمار آیند، زیرا مشخص است که صاحب‌نظران معادل‌یابی برای آنها را لازم می‌دانند.

1.5 زبان علم

زبان علم گونه‌ای از زبان است که نقش اصلی آن برقراری ارتباط میان اهل علم و بیان مطالب علمی در گفتار و نوشتار است و در عین تعامل با دیگر گونه‌های زبان و بهره‌گیری از واژگان و فرایندهای واژه‌سازی آنها، دارای واژگان ویژه و روش‌های خاص خود در واژه‌گزینی است.

وقتی از زبان علم سخن به میان می‌آوریم درحقیقت با زبانی درون زبان دیگر سروکار داریم و این همان است که در اصطلاح زبان‌شناسان گونه کاربردی زبان (register) خوانده می‌شود. به بیان دیگر، «زبان علمی فارسی» یکی از گونه‌های کاربردی زبان فارسی است. اما بدیهی است که علم شاخه‌های مختلف دارد و هر شاخه‌ای از اصطلاحات و سنت‌های خاص خود برخوردار است. بنابراین در هر زبان صرفاً با یک گونه کاربردی برای مطلق علم سروکار نداریم، بلکه با گونه‌های کاربردی مختلف که هرکدام به یک حوزه علمی خاص تعلق دارد روبه‌رو هستیم. برای مثال زبان علم فیزیک و زبان حقوق و زبان رایانه هرکدام یک گونه کاربردی در درون زبان فارسی است. باوجود این، همه این گونه‌ها ویژگی‌های مشترکی نیز دارند و بر مبنای همین ویژگی‌های مشترک است که می‌توان از «زبان علم» به مفهوم کلی

آن سخن گفت. مهم‌ترین ویژگی‌های زبان علم که آن را به‌خصوص از زبان روزمره و زبان ادبیات متمایز می‌سازد به قرار زیر است:

1. زبان علم زبانی است دارای یک لایه معنایی و تا حد امکان صریح و دقیق و به دور از تعارض درونی؛

2. نقش اصلی زبان علم اطلاع‌رسانی است نه زیبایی‌آفرینی و بیان عاطفی. از همین رو، زبان علم ترجمه‌پذیرترین گونه زبانی است؛

3. در زبان علم، برای هر شاخه‌ای از دانش دستگاه اصطلاح‌شناختی ویژه‌ای ساخته و پرداخته می‌شود که نزد اهل آن علم شناخته‌شده است و در نزد دیگران ناشناخته و اینکه می‌گویند فلان کس اهل اصطلاح است، اشاره به همین معنی است. برای مثال، «شاخص» در ریاضی چنین تعریف می‌شود: «عددی که نسبت یا وضعیت یک شیء ریاضی را در مقایسه با شیء ریاضی دیگر بیان می‌کند.» بدیهی است که عموم فارسی‌زبانان از واژه شاخص چنین مفهومی را در نمی‌یابند.

زبان علم بر متن زبان طبیعی ساخته و پرداخته می‌شود و از همین رو در همه حوزه‌های دستور، یعنی آواشناسی و ساختواژه و نحو و معنی‌شناسی، در اساس و بنیاد تابع زبان طبیعی است، ولی ممکن است ویژگی‌های متمایزی نیز در آن پدید آید. از میان این ویژگی‌ها، آنچه به واژه‌گزینی مربوط می‌شود، در بخش ضوابط واژه‌گزینی آمده است.

2. اصول موضوعه

مراد از اصول موضوعه اصولی است که فرهنگستان، با توجه به وظایفی که در اساسنامه بر عهده‌اش نهاده شده است، پس از بحث و بررسی فراوان آنها را پذیرفته است و اگر نه برای همیشه، برای مدتی طولانی، درستی یا نادرستی آنها را در درون فرهنگستان قابل بحث نمی‌داند این اصول عبارت‌اند از:

2.1 توسعه علمی نیازمند زبان علمی است؛

2.2 زبان علم در ایران زبان فارسی است و باید فارسی بماند؛

2.3 زبان علمی فارسی برای بقا نیازمند واژه‌گزینی سازمان‌یافته و روشمند است.

درستی آنچه در ذیل اصول موضوعه آمده است در درون فرهنگستان از پیش مفروض است. به بیان دیگر، صرف تأسیس فرهنگستان‌ها (که در ایران قدمتی هفتادساله دارند) از یک سو، و وظایفی که فرهنگستان زبان و ادب فارسی به‌موجب اساسنامه خود بر عهده گرفته است از سوی دیگر، حکایت از این دارد که اصول سه‌گانه بالا از نظر فرهنگستان بدیهی هستند.

2.1 توسعه علمی نیازمند زبان علمی است.

نزدیک به دو قرن است که جامعه ایران با علوم و فنون جدید آشنا شده است. در اینکه جامعه ما در رویارویی با جهان مدرن چه طریقی باید در پیش گیرد و چه عناصری از آن را بپذیرد و چه عناصری را نپذیرد، بحث و جدل بسیار است، اما ظاهراً همه در این نکته اتفاق نظر دارند که باید علوم جدید را آموخت و از فناوری‌های جدید بهره برد. بنابراین، بعید است در میان صاحب‌نظران کسی باشد که با توسعه علمی به این معنی سر مخالفت داشته باشد. همچنین علم، چنان‌که در تعریف *زبان علم* آوردیم، زبان خاصی دارد که بر متن زبان طبیعی می‌روید و گسترش می‌یابد و پیدایش و گسترش علم، چنان‌که تجربه جوامع بشری نشان می‌دهد، همراه با توسعه زبان علم است.

2.2 زبان علم در ایران زبان فارسی است و باید فارسی بماند.

از همان آغاز ورود علم جدید به ایران، زبان فارسی به‌عنوان زبان علم برگزیده شد و این یکی از امتیازات ما ایرانیان است که زبان ملی و زبان علمی مان یکی است. در جهان هستند کشورهایی که به گمان اینکه برگزیدن یک زبان اروپایی به‌عنوان زبان علمی می‌تواند آنان را در کار انتقال علوم و غلبه بر عقب‌ماندگی علمی موفق کند، زبان ملی خود را به کارهای روزمره اختصاص داده‌اند و برای کاربردهای علمی یک زبان اروپایی اختیار کرده‌اند. این راه حل ممکن است برای کشورهایی که زبان ملی با سابقه‌ای ندارند مناسب باشد، اما برای ایران چنین نیست. در اینجا بد نیست که وضع زبان فارسی را از نظر برنامه‌ریزی زبان، چنان‌که در مد نظر جامعه‌شناسان زبان است، بسنجیم. برنامه‌ریزی زبان شامل این مراحل است:

1. انتخاب یک زبان در مقام زبان ملی؛

2. انتخاب یک لهجه از آن زبان به‌منزله لهجه معیار؛

3. انتخاب خط؛

4. انتخاب و ساختن اصطلاحات مورد نیاز نظام دیوان‌سالاری، مانند اصطلاحات اداری و

نظامی و حقوقی؛

5. انتخاب و ساختن و یکسان کردن اصطلاحاتی که در عرصه علوم و فنون مورد نیاز است. زبان فارسی مراحل اول و دوم و سوم را طی کرده است و در مرحله چهارم نیز با مشکل روبه‌رو نیست. اما در مرحله پنجم کم‌وبیش با دشواری‌هایی روبه‌روست، هرچند که گام‌های بلندی نیز برداشته است. بدیهی است که مراحل چهارم و پنجم هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسد و در آنها تلاش و نوآوری دائمی ضروری است.

با توجه به آنچه در بالا آوردیم و نیز با توجه به اینکه زبان فارسی صاحب ادبیات مکتوب هزارساله است و در نظر بسیاری از ادب‌شناسان یکی از ده زبانی است که آثار ادبی برجسته خلق کرده‌اند، ظرفیت این را دارد که به زبان علمی توانمندی تبدیل شود.

اختیار کردن یک زبان اروپایی به‌منزله زبان علم ایران دست‌کم سه عیب بزرگ دارد:

1. زبان فارسی را به زبانی عقب‌مانده و سرکوفته تبدیل می‌کند و یکی از مهم‌ترین ارکان هویت ملی را دستخوش ضعف و سستی می‌سازد. زیرا امروز به‌دلیل غلبه علم و فناوری بر همه عرصه‌های زندگی نمی‌توان انتظار داشت که اگر زبانی قلمرو علم را ترک کند قادر باشد در حوزه‌های دیگر نیرومند و سرزنده ظاهر شود.

2. گسترش علم را در میان مردم کند می‌کند. علم‌آموزی به زبان بیگانه بسیار دشوارتر از علم‌آموزی به زبان مادری است، زیرا درک ظرایف و پیچیدگی‌های زبان بیگانه میسر نیست مگر با صرف وقت و هزینه بسیار. از این رو، اگر علم به زبان بیگانه تدریس شود، کسانی بیشترین بهره را از آن خواهند برد که بر آن زبان مسلط باشند. به این ترتیب، فاصله میان تحصیل‌کردگان و مردم عادی بیشتر می‌شود و اشاعه دانش محدود می‌گردد و در جامعه تبعیضی سخت ناروا پدید می‌آید.

بنابراین، برای توسعه علم باید زبان فارسی، به‌همّت همه ایرانیان، چنان پرورده شود که از عهده پاسخگویی به نیازهای زمانه برآید.

3. از لوازم توسعه علمی توسعه دانش و اطلاعات در میان عموم مردم است که با انتخاب یک زبان بیگانه در مقام زبان علم این توسعه محدود می‌شود و در نتیجه می‌توان گفت که توسعه عمیق و همه‌جانبه علمی قطعاً محقق نمی‌گردد.

2. 3 زبان علمی فارسی برای بقا نیازمند واژه‌گزینی سازمان‌یافته و روشمند است. علی‌رغم اینکه از آغاز ورود علوم جدید به ایران، آن علوم به زبان فارسی تدریس می‌شد و به اصطلاح زبان فراگیری علم فارسی بود، اهل علم هنوز توانایی‌های این زبان را نمی‌شناختند. زیرا پیش از آن زبان فارسی بیشتر در حوزه ادبیات و به ویژه شعر به کار رفته بود و آثار بزرگ خلق کرده بود، و غالب نوآوری‌های زبانی و ساختن واژه‌های جدید به دست ادیبان صورت می‌گرفت. از این رو، نخستین واژه‌های علمی که ساخته شد با توسل به واژه‌ها و قواعد صرف و نحو عربی بود، اصطلاحاتی نظیر «میزان الحراره» و «معرفة الارض» و «میزان الضغط» حاصل چنین رویکردی بود. تغییر این رویکرد و تلاش برای به کار بردن فرایندهای واژه‌سازی فارسی در ساخت اصطلاحات جدید مدتی به طول انجامید. نخستین تلاش‌های سازمان‌یافته را در این عرصه انجمن‌های علمی بر عهده داشتند. برای مثال، در سال 1303 شمسی، یعنی یازده سال قبل از تشکیل فرهنگستان اول، نمایندگان وزارتخانه‌های جنگ و معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه انجمنی تشکیل دادند تا با وضع اصطلاحات نو پاسخگوی نیازی باشند که در میان نیروی نظامی آن زمان احساس می‌شد. این انجمن در مدت فعالیت خود حدود سیصد اصطلاح تازه برگزید یا وضع کرد، که از آن جمله‌اند: هواپیما، فرودگاه، خلبان، آتشبار، گردان، هواسنج، بادسنج، وابسته نظامی. سرانجام در خرداد 1314 شمسی با تأسیس فرهنگستان/ایران فعالیت‌های پراکنده واژه‌گزینی در یک جا متمرکز یافت.

این فرهنگستان از دو جهت زبان فارسی را تقویت کرد: یکی اینکه فرایندهای واژه‌سازی فارسی را، که به جز در زبان شعر در عرصه‌های دیگر کمتر به کار گرفته می‌شد، احیا کرد، دیگر اینکه این روش‌ها را تا حد زیادی رواج داد، چنان‌که پس از آن نیز هر فرد یا مؤسسه‌ای که دست‌به‌کار ساختن اصطلاح می‌شد غالباً به همان روش‌ها روی می‌آورد. اکنون دستگاه

ساختواری زبان فارسی بسیار فعال‌تر از گذشته است، چنان‌که برخی وندها که قرن‌ها در واژه‌سازی به کار نمی‌رفتند چنان فعال شده‌اند که نه تنها در واژه‌سازی تخصصی به کار می‌روند، بلکه گاهی واژه‌هایی که متعلق به عرصه عمومی است نیز با آنها ساخته می‌شود. واژه‌گزینی سازمان‌یافته به دو دلیل ضرورت دارد: نخست اینکه شمار اصطلاحات مورد نیاز در هر حوزه علمی بسیار زیاد است، دوم اینکه علوم به شاخه‌های متعددی تقسیم شده است و بسیاری از مفاهیمی که در هریک از این شاخه‌ها مطرح است در شاخه‌های دیگر نیز مطرح است. در چنین وضعیتی اگر هریک از شاخه‌ها جداگانه به اصطلاح‌سازی دست بزنند اصطلاحات متفاوتی برای یک مفهوم برگزیده می‌شود، بگذریم از اینکه در یک شاخه واحد نیز ممکن است برای یک مفهوم یگانه چند اصطلاح اختیار شود. از این‌رو، اگر نهادی وجود نداشته باشد که این اصطلاحات را یکسان کند هیچ‌گاه زبان علم معیار به وجود نمی‌آید. در دوره‌ای که واژه‌گزینی به صورت سازمان‌یافته صورت نمی‌گرفت، حتی در حوزه‌های عمومی‌تر علوم، مانند جامعه‌شناسی و فلسفه سیاسی، نیز هرج‌ومرج اصطلاح‌شناختی حیرت‌آوری پدید آمده بود. چنان‌که برای برخی واژه‌های بیگانه، مانند اتوپیا، چندین معادل پیشنهاد شد و هیچ‌کدام نیز رواج نیافت. در نتیجه، وجود نهادی که این مهم را سازمان‌دهی و هدایت کند ضرورت پیدا کرد و فرهنگستان زبان و ادب فارسی تشکیل شد که یکی از وظایف آن واژه‌گزینی سازمان‌یافته و روشمند است.

3. منابع واژه‌گزینی

منظور از منابع واژه‌گزینی مجموعه واژه‌هایی است که می‌توان در واژه‌گزینی از آنها بهره گرفت. این منابع عبارت‌اند از:

3. 1 همه واژه‌هایی که بنابه آنچه در 4.1 آورده‌ایم فارسی به شمار می‌آیند، صرف‌نظر از تبار آنها.

در بخش تعاریف، پس از تعریف واژه فارسی گفته شد که زبان فارسی مانند هر زبان صاحب قدمت، واژه‌های زیادی را از زبان‌های دیگر به وام گرفته است. شمار بسیار زیادی از

این واژه‌ها چنان با زبان فارسی درآمیخته‌اند که تشخیص بیگانه بودن آنها به‌جز برای اهل فن به‌آسانی میسر نیست. اگر واژه‌ای بنا بر معیارهایی که در بخش تعاریف در ذیل «واژه فارسی» آورده‌ام محسوب شود می‌توان آن را بی‌هیچ دغدغه‌ای در واژه‌گزینی به‌کار برد. در برگزیدن یا ساختن اصطلاح مهم‌ترین ویژگی‌ای که شایسته است در مد نظر قرار گیرد، امکان چرخش آن واژه در مقوله‌های مختلف دستوری و نیز امکان به‌کار بردنش در فرایندهای بعدی واژه‌سازی است. از این‌رو، در یک کلام می‌توان گفت که در واژه‌گزینی تبار یک واژه در قیاس با زایایی آن در مرتبه دوم اهمیت قرار دارد.

3.2. واژه‌های متعلق به زبان‌ها و گویش‌های زنده ایرانی.

چنانچه از میان واژه‌هایی که بنا به تعریف فارسی به‌شمار می‌آیند، نتوانیم واژه‌ای را در برابر مفهومی برگزینیم، می‌توانیم از واژه‌های متعلق به زبان‌ها و گویش‌های زنده ایرانی استفاده کنیم. هرچند به‌کار بردن واژه‌های گویشی که صرفاً در مناطق محدودی رایج هستند، زبان را اندکی از همه‌فهم بودن دور می‌کند، استفاده از این واژه‌ها به دلیل تعلقشان به خانواده زبان فارسی قطعاً بر استفاده از واژه‌های بیگانه رجحان دارد. البته استفاده از این واژه‌ها در کاربرد همگانی توصیه نمی‌شود، ولی برای اصطلاحات علمی و تخصصی که کاربرد عمومی ندارند، در صورت ضرورت، بی‌اشکال به‌نظر می‌رسد. منظور از زبان‌ها و گویش‌های زنده ایرانی، زبان‌هایی چون کُردی و بلوچی و گیلکی و مازندرانی و گویش‌هایی نظیر سیوندی در فارس و گویش زردشتیان در یزد و کرمان و نیز لهجه‌های مختلف فارسی، مانند شیرازی و خراسانی و کرمانی و کاشانی است. زبان فارسی پیش از این نیز در جریان گسترش خود از بسیاری از عناصر زبان‌های ایرانی بهره‌برده است و امروز نیز تحت تأثیر ارتباط با زبان‌های زنده ایرانی واژه‌هایی را وام می‌دهد یا وام می‌گیرد. تا آنجا که این وام‌گیری در حد محدود در میان عامه مردم صورت می‌گیرد، با طبیعت زبان سازگار است و امری عادی محسوب می‌شود، اما چنانچه قرار باشد که این امر را نهادهایی مانند فرهنگستان و در روند برنامه‌ریزی زبان به‌انجام رسانند، شایسته است که سنجیده و با دقت صورت گیرد. با توجه به اینکه ایران دارای مناطق جغرافیایی بسیار متفاوت و فرهنگ‌ها و آداب مختلف است، استفاده از واژه‌های این زبان‌ها در مواردی بسیار راهگشا خواهد بود و می‌تواند بر تشخیص زبان علم و

دقت علمی کار بیفزاید. واژه‌های زیر نمونه‌هایی از کاربرد الفاظ گویشی در زبان فارسی علمی است:

خوشاب که در لهجه نیشابوری به نوعی آب میوه اطلاق می‌شود و فرهنگستان زبان و ادب فارسی آن را در مقابل کمپوت (compote) تصویب کرده است.

رُمبیدن که در گویش بخش‌هایی از مناطق جنوبی ایران به معنی خراب شدن و خرد شدن است و از آن واژه‌های رُمبش و ستاره رُمبیده (به ترتیب در مقابل collapse و collapsed star) در اخترشناسی به کار رفته است.

زامه که از لفظ «زاماد» در زبان کُردی به معنی داماد گرفته شده است و فرهنگستان با کوتاه کردن آن و استفاده از پسوند ـه آن را در مقابل sperm یا spermatozoid به معنای یاخته جنسی نر بالغ به تصویب رسانده است.

3.3 واژه‌ها و ریشه‌های متعلق به زبان‌های باستانی و میانه ایران.

واژه‌ها و ریشه‌های زبان‌های باستانی و میانه ایران نیز می‌تواند یکی از منابع اخذ واژه در واژه‌گزینی علمی باشد. زبان فارسی کنونی بازمانده این زبان‌هاست و چنانچه بخواهیم میان الفاظ متعلق به زبان بیگانه و الفاظ متعلق به این زبان‌ها دست به انتخاب بزنیم ارجح است که به این زبان‌ها روی آوریم. از این زبان‌ها باید با دقت و به هنگام ضرورت استفاده کرد، چرا که واژه‌های آنها معمولاً همانند الفاظ بیگانه برای فارسی‌زبانان نامفهوم و نامأنوس است.

متخصصان زبان‌های باستانی برای زبان‌های ایرانی سه دوره اصلی قائل شده‌اند:

1. دوره باستان که از قدیم‌ترین زمانی که از آن آثار و نوشته‌هایی به زبان‌های ایرانی بر جا مانده است آغاز می‌شود و با انقراض سلسله هخامنشی پایان می‌یابد؛

2. دوره میانه که از آغاز دوره اشکانیان تا ظهور اسلام است. هرچند برخی از زبان‌های این دوره تا قرن سوم هجری نیز رواج داشته و به کار می‌رفته است؛

3. دوره جدید که از آغاز دوره اسلامی تا کنون در سرزمین پهناور ایران رواج داشته و در گفتار و نوشتار میان طوایف مختلف ایرانی متداول بوده است. از زبان‌های مهم این دوره، فارسی دری است.

هریک از زبان‌های ایرانی در دوران باستان و دوران میانه شامل گویش‌های متعددی بوده است که تنها نام‌ونشان بعضی از آنها را در دست داریم و آثار مکتوب آنها تنها متعلق به چند گویش است که به دلایل مختلف رسمیت یافته و زبان اداری و دولتی یا زبان دینی بوده است. در معادل‌گزینی برای الفاظ بیگانه به علت کثرت مفاهیم مختلف و وجود تفاوت‌های اندک میان مفاهیم گوناگون در علوم، چنانچه نتوان در زبان فارسی امروز الفاظ مناسبی پیدا کرد، می‌توان در مرحله اول از واژه‌های گویش‌ها و زبان‌های زنده ایرانی و در مرحله بعد از گویش‌ها و زبان‌های باستانی بهره برد. در موارد نادری که در فارسی امروز پیشوند یا پسوند مناسبی یافت نشود و فرهنگستان صلاح بدانند، می‌توان از پسوندها و پیشوندهای زبان‌های باستانی نیز استفاده کرد.

برخی از پیشوندها و پسوندهای زبان‌های باستانی و میانه ایران در برخی کلمات زبان فارسی دیده می‌شوند، ولی امروز زایایی ندارند. با زنده کردن این عناصر می‌توان به تنوع واژگانی در حوزه علوم دست یافت.

در چند سال اخیر از زبان‌های باستانی و میانه ایران واژه‌هایی اخذ شده و فرهنگستان نیز بر آنها صحه گذاشته است که نمونه‌هایی از آنها در زیر می‌آید:

1. وِردش در برابر **variation**: این لفظ از ریشه **-vart** به معنی «گردیدن و گشتن و متحول شدن» گرفته شده است. واژه‌های «گرد» و «گردیدن» و «گردون» و «نوردیدن» در فارسی امروز از همین ریشه است. با لفظ وِردش اصطلاحات زیر ساخته شده است:

invariance	ناوِردایی
covariance	هم‌وِردایی
contravariance	پادوِردایی

2. واک در برابر **voice**: این لفظ از ریشه باستانی **-vak** به معنی «گفتن» گرفته شده و چند واژه با آن ساخته شده است، از جمله:

vowel	واکه
vowel gradation, ablaut	واک‌گشت
phonation	واک‌سازی

voiceless بی‌واک

voiced واک‌دار

3. واج در برابر phoneme: این لفظ نیز از ریشه باستانی -vak گرفته شده است. با این

واژه اصطلاحاتی چند در زبان‌شناسی ساخته شده است، از جمله:

phonology واج‌شناسی

phonemic واجی

allophone واجگونه

علاوه بر واژه‌های بالا، از برخی پیشوندها و پسوندهای باستانی و میانه نیز در ساخت

برخی واژه‌ها استفاده شده است:

1. در واژه تر/بری در برابر transportation. از لفظ -tara و بن مضارع فعل بردن «بر»

و پسوند اسم مصدرساز «-ی» استفاده شده است. در اینجا حرف اضافه یا قید (ترا-) از

فارسی باستان - tara به معنی «آن‌سوی» و «از میان» گرفته شده و به صورت پیشوند به کار

رفته است.

2. در الفاظی همچون پادزهر، پادتن، پادآماج، پادجریان، پادکنش، پادمتقارن از پیشوند

«پاد-» برای بیان مفهوم «مخالف» و «ضد» استفاده شده است. پیشوند «پاد-» از ایرانی

باستان - pāti و ایرانی میانه غربی pād گرفته شده است.

3. در اصطلاح «خوارزمیک» در برابر algorithmic از پسوند نسبت «-یک» فارسی

میانه برای ساخت صورت صفتی خوارزمی استفاده شده است.

4. الفاظی همچون دُش آگاه، دُش‌نام، دُش‌خیم، دُش‌می، دُش‌دود، دُش‌رویش، دُش‌پرور،

دُش‌واژه با استفاده از پیشوند «دُش-» یا «دُژ-» ایرانی باستان و «دژ-» ایرانی میانه غربی که

برگرفته از «دژ» است به معنی «بد» ساخته شده است.

مثال‌های بالا و بسیاری نمونه‌های دیگر گویای این است که عناصر وام‌گرفته‌شده از

زبان‌های باستانی و میانه ایرانی به راحتی با واژه‌های فارسی ترکیب می‌شوند و به دلیل نزدیک

بودن مقوله‌های دستوری و ساخت‌های صرفی آنها با زبان فارسی امروز کاربرد آنها

مشکل‌آفرین نخواهد بود، مشروط بر آنکه با مفهوم و شیوه کاربرد آنها آشنا باشیم.

3.4.4.1 و 4.4.4.1 واژه‌ها و صورت‌های ترکیبی³ اروپایی که دست‌کم شرایط مندرج در بندهای 1.4.4.2 و 3.4.4.1 را دارا باشند، یعنی:

- در زبان مبدأ واژه‌ای بسیط باشند و در غیر این صورت ساختار صرفی آنها چنان باشد که مانع از اعمال فرایندهای واژه‌سازی فارسی بر روی آنها نشود.
- فرهنگستان با توجه به نظر متخصصان به دلایلی معادل‌یابی برای آنها را ضروری نداند.

در صورتی که برای مفهوم مورد نظر در منابع بالا واژه‌ای یافت نشود می‌توانیم واژه یا صورتی ترکیبی از زبان‌های اروپایی وام بگیریم. این نوع وام‌گیری اگر سنجیده و واقعاً بر اساس نیاز صورت بگیرد بر غنای واژگانی فارسی می‌افزاید. در «واژه‌های مصوب» فرهنگستان چندین واژه و معدودی صورت ترکیبی اروپایی وجود دارد، مانند واژه‌های یون و آنیون و کاتیون و کاتد و صورت ترکیبی «الکترو» در واژه‌های «الکترومنفی» و «الکترومغناطیس». در وام‌گیری الفاظ اروپایی مهم‌ترین شرطی که باید همواره در مد نظر قرار گیرد امکان به کار بردن آن الفاظ در فرایندهای واژه‌سازی فارسی است.

4. شیوه‌های واژه‌گزینی

واژه‌گزینی برای یک مفهوم مشخص به چهار روش انجام می‌گیرد:

4.1 برگزینش

انتخاب یک واژه یا عبارت از میان واژه‌ها و عبارتهای موجود در زبان.

زبانی با قدمت زبان فارسی بی‌تردید از گستره‌ی واژگانی وسیعی برخوردار است و علاوه بر واژه‌های متداول مأنوسی که هم‌اکنون در آن به کار می‌رود واژه‌های بسیاری نیز وجود دارد که تداول عام ندارند، اما در گنجینه‌ی واژگانی آن موجودند. نخستین کاری که واژه‌گزین باید انجام دهد این است که برای مفهوم مورد نظر در گنجینه‌ی زبان فارسی به جستجو بپردازد. بسیاری از معادل‌هایی که در حوزه‌های مختلف علوم در مقابل واژه‌های بیگانه انتخاب شده و

مقبول متخصصان قرار گرفته نتیجه برگزینش است، و نیز بخش اعظم معادل‌هایی که در فرهنگ‌های دوزبانه می‌آید از رهگذر همین فرایند حاصل می‌آید، مانند قرار دادن «نبض» در مقابل pulse و «آذرخش» در مقابل lightning و «پرتو» در مقابل ray.

4.2 نوگزینش

انتخاب یک واژه موجود در زبان و دادن مفهومی جدید به آن به طوری که با مفهوم اولیه بی‌ارتباط نباشد.

نوگزینش در واقع گسترش معنایی آگاهانه است. گسترش معنایی یکی از رایج‌ترین روش‌ها برای هماهنگ ساختن زبان با نیازهای جدید است. در گسترش معنایی، معنی سابق واژه حفظ می‌شود، ولی معنی جدیدی هم بر آن بار می‌گردد، مانند واژه‌های «مجلس» و «سپر» و «پیچ» و «یخچال» که افزون بر معنای سابق بر معنای جدیدی نیز دلالت دارند. در فارسی معیار امروز بسیاری از واژه‌ها در معنایی به کار می‌روند که در گذشته سابقه نداشته است. این واقعیت زمانی آشکارتر می‌شود که واژه‌های متداول را نه منفرد، بلکه در بافت‌های مناسب در نظر بگیریم. برای مثال، واژه‌های «جمعیت» در عبارت «رشد جمعیت» و «آگهی» در عبارت «آگهی بازرگانی» و «اعتبار» در عبارت «کشایش اعتبار» در معانی‌ای به کار رفته‌اند که در گذشته سابقه نداشته است. این فرایند به زبان عالمانه اختصاص ندارد و مردم عادی نیز برحسب نیاز به گسترش معنایی واژه‌ها دست می‌زنند، مثلاً در اصطلاح تعمیرکاران خودرو واژه‌های «گوشواره» و «نعلبکی» و «پستانک» برای اشاره به پدیده‌های زیر به کار می‌روند: گوشواره: قطعه‌ای در زیر فنرهای تخت که امکان تغییر طول فنر را در اثر نوسان فراهم می‌کند؛

نعلبکی: قطعه‌ای در سر میل‌گاردان؛

پستانک: محل تزریق گریس در قسمت‌های مختلف خودرو.

نوگزینش در واقع گسترش معنایی آگاهانه و سنجیده است. در اینجا نمونه‌هایی از نوگزینش واژه‌ها را از واژه‌های مصوب فرهنگستان اول و سوم شاهد آورده‌ایم.

واژه فارسی	معنی قدیم	معنی جدید
بافت	مخفف «بافته»	(زیست‌شناسی) مجموعه‌ای از یاخته‌های یکسان که برای انجام یک عمل مشخص سازش یافته‌اند
چین	شکستن یا به‌هم‌کشیدگی در پوست صورت یا پارچه یا چرم و امثال آنها	(زمین‌شناسی) خمی در سنگ‌های چینه‌ای
آبن	حوض کوچک از سفال یا آهن یا مانند آنها که برای شست‌وشوی بدن به کار می‌رفت و در نوعی از آن آب و دارو می‌ریختند و بیمار را در آن می‌نشاندند	حوضچه‌ای که از اطراف آن آب با فشار به داخل پاشیده می‌شود
بافه	یک دسته موی بلند که درهم‌تنیده شده باشد	چند رشتهٔ سیم به هم بافتهٔ روکش دار یا بدون روکش برای انتقال جریان برق یا بلند کردن قطعات سنگین

4.3 ساختن اصطلاح

ساختن اصطلاح به سه شیوهٔ زیر انجام می‌گیرد:

- 4.3.1 واژه‌سازی: ساختن یک واژهٔ جدید مشتق یا مرکب یا مشتق - مرکب؛
 - 4.3.2 ساختن گروه نحوی: ساختن یک گروه نحوی با به کار بردن دست‌کم دو واژه صورت می‌گیرد. این واژه‌ها با کسرهٔ اضافه یا یکی از حروف اضافه به هم پیوند می‌یابند؛
 - 4.3.3 اختصار‌سازی: ساختن اختصار به یکی از روش‌های سرواژه‌سازی یا آمیزه‌سازی (نحت) یا اختصار حرف‌به‌حرف انجام می‌شود.
- در بسیاری موارد لازم است که برای بیان یک مفهوم به ساختن اصطلاح دست بزنیم. اصطلاح‌سازی به روش‌های زیر انجام می‌گیرد:

4.3.1 واژه‌سازی

واژه‌سازی فرایندی است که به دستگاه صرف زبان مربوط می‌شود. در فارسی واژه‌سازی به دو روش صورت می‌گیرد: اشتقاق و ترکیب.

اشتقاق عبارت است از ساختن یک واژه جدید از طریق وندافزایی، مانند «هنرمند» که با افزودن پسوند «-مند» به اسم «هنر» ساخته شده است. در فارسی امروز در حدود 60 پسوند و 20 پیشوند فعال و نیمه‌فعال وجود دارد که به مقوله‌های مختلف می‌پیوندند و اسم و صفت و قید و فعل پیشوندی می‌سازند، مانند طاق‌دیس، دانا، ناشکیبا، صادقانه، فراگرفتن.

ترکیب عبارت است از به هم پیوستن دست‌کم دو واژه و ساخته شدن یک واژه مرکب، مانند «دندان‌پزشک» و «رزم‌ناو» و «هواسنج». هریک از دو یا چند واژه‌ای که به هم می‌پیوندند ممکن است خود بسیط یا مشتق یا مرکب باشند. مثلاً «گلخانه» از ترکیب دو واژه بسیط «گل» و «خانه» و «هنرمندپرور» از ترکیب واژه مشتق «هنرمند» و ستاک حال «پرور» و «آشپزخانه» از ترکیب واژه مرکب «آشپز» و واژه بسیط «خانه» ساخته شده است. به بیان دیگر، فرایندهای واژه‌سازی به صورت پایگانی (سلسله‌مراتبی) عمل می‌کنند، به این معنی که برون‌داد هر فرایند می‌تواند به درون‌داد یک فرایند دیگر تبدیل شود. برای مثال، واژه مشتق «دانش» (دان + ـش) را می‌توان با واژه بسیط «محور» ترکیب کرد و واژه «دانش‌محور» را ساخت و به کل این واژه پسوند «انه» را افزود و واژه «دانش‌محورانه» را ساخت.

باتوجه به آنچه گذشت واژه‌های فارسی از نظر ساختمان بر چهار نوع‌اند:

4.3.1.1 واژه بسیط: این نوع واژه فقط از یک جزء معنی‌دار ساخته شده است و قابل

تجزیه به عناصر معنی‌دار کوچک‌تر نیست، مانند: قلم، زن، مرد؛

4.3.1.2 واژه مشتق: در ساختن این نوع واژه فقط از فرایندهای اشتقاقی استفاده می‌شود،

مانند طاق‌دیس (طاق + ـدیس) و ناتراوا (نا + تراو + ـا) و آزمایشگاه (آزمای + ـش + ـگاه):

4.3.1.3 واژه مرکب: در ساختن این نوع واژه فقط از فرایندهای ترکیبی استفاده

می‌شود، مانند خوش‌اخلاق، برف‌پاک‌کن، سیاستمدار؛

4.3.1.4 واژه مشتق - مرکب: در ساختن این نوع واژه از فرایندهای ترکیب و اشتقاق

توأم باهم استفاده می‌شود: خداجویانه، هنرمندپروری، آشنایی‌زدایی.

4.3.2 ساختن گروه نحوی

نحو شامل قواعدی است که تعیین می‌کنند واژه‌ها چگونه در کنار هم قرار می‌گیرند و سازه‌هایی بزرگ‌تر از واژه (گروه و جمله) می‌سازند. گروه نحوی عبارت است از یک یا چند واژه که با عناصر نحوی، مانند کسره اضافه و حروف اضافه به هم پیوند یافته باشند، مانند «کتابِ تاریخ» و «قمرِ مصنوعی». غالب گروه‌های نحوی که در فارسی برای ساختن اصطلاح به کار می‌روند دارای یکی از ساختارهای زیر هستند:

4.3.2.1 مضاف - مضاف‌الیه: کشتی بخار، چراغ خطر، آب ژاول؛

4.3.2.2 موصوف - صفت: فاصله کانونی، حرکت وضعی، قهوه فوری؛

4.3.2.3 گروه حرف اضافه‌دار: پردازش از دور، پرواز بادید.

باید توجه داشت که نحو زیاترین دستگاه زبان است و ساختن گروه نحوی پربسامدترین فرایندی است که اهل زبان برای بیان مفاهیم مورد نظر خود به کار می‌برند. از همین رو، بسیاری از اصطلاحات علمی گروه نحوی هستند: تقطیر ناپیوسته، تهویه خاک، بزرگ‌نمایی. از مجموع اصطلاحاتی که در فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، دفتر اول آمده است، در حدود 20 درصد را گروه‌های نحوی تشکیل می‌دهند. اما در مورد گروه‌های نحوی باید این نکته را در نظر داشت که چنین اصطلاحاتی را نمی‌توان به سهولت در فرایندهای ترکیبی و اشتقاقی به کار برد. برای مثال اگر به جای واژه «گلخانه» از «خانه گل» استفاده کنیم، ساختن صفت از آن ممکن نیست، درحالی که از «گلخانه» می‌توان صفت «گلخانه‌ای» را ساخت، چنان‌که در «گازهای گلخانه‌ای» به کار رفته است. به‌عنوان مثالی دیگر می‌توان «قمر مصنوعی» و «ماهواره» را شاهد آورد. بنابراین، از گروه نحوی بهتر است در ساختن اصطلاحاتی استفاده کنیم که نیاز نباشد آنها را در فرایندهای اشتقاقی و ترکیبی دیگری به کار ببریم.

4.3.3 اختصارسازی

این روش عبارت است از به کار بردن صورت کوتاه‌شده یک واژه یا گروه نحوی. اختصارسازی به طرق زیر انجام می‌پذیرد:

3.3.4 **اختصار تک حرفی**: این نوع اختصار از یک حرف، که معمولاً حرف اول یک واژه است، ساخته می‌شود، مانند «ص» به جای «صفحه» و «ک» به جای «کلی» و «ف» به جای «فعل» و «ع» به جای «علیه‌السلام».

3.3.4 **اختصار چند حرفی**: این نوع اختصار از چند حرف، که هر کدام از آنها جداگانه تلفظ می‌شود، ساخته می‌شود. این حروف که معمولاً حروف اول واژه‌های یک عبارت هستند، در نوشتار با نقطه از هم جدا می‌شوند، مانند:

ک. م. م: کوچک‌ترین مضرب مشترک

ب. م. م: بزرگ‌ترین مضرب مشترک

ش. م. ر: شیمیایی، میکروبی، رادیواکتیو

3.3.4 **ترخیم**: در این نوع اختصار دو یا چند حرف از آخر یا اول یا بخشی از آخر یک واژه یا عبارت حذف می‌شود، مانند «نک» به جای «نگاه کند به» و «قه» به جای «دقیقه» و «آز» به جای «آزمایشگاه» و «صح» به جای «صحیح» و «رض» به جای «رضوان‌الله‌علیه».

3.3.4 **فشرده‌سازی**: در این نوع اختصار دو یا چند حرف از میان یک کلمه یا بخش‌هایی از میان یک عبارت یا جمله حذف می‌شود، مانند «تخ» به جای «تاریخ» و «الخ» به جای «الی آخر» و «قس» به جای «مقایسه کنید».

3.3.4 **آمیزه‌سازی (نحت)**: در این روش بخش‌هایی از (معمولاً) دو واژه حذف می‌شود و آنچه باقی می‌ماند باهم ترکیب می‌شود و یک واژه می‌سازد، مانند: نستعلیق (نسخ + تعلیق)، توئیر (تولید و انتقال نیرو)، تشباده (آتش + باد)، پیکازو (پیکان + پژو).

3.3.4 **سرواژه‌سازی**: در این روش معمولاً حروف اول واژه‌های یک عبارت به هم می‌پیوندند و لفظی می‌سازند که می‌توان آن را همچون یک واژه تلفظ کرد، مانند «سیبا» (سامانه یکپارچه بانکی)، «ساصد» (سازمان صنایع دفاع)، «ساف» (سازمان آزادی‌بخش فلسطین).

در ساختن سرواژه گاهی صورتی حاصل می‌آید که واژه‌ای معنی‌دار است، مانند «هما» که از عبارت «هوایمایی ملی ایران» گرفته شده است. اما غالب سرواژه‌ها الفظی بی‌معنی هستند و فقط با توجه به واژه‌های سازنده‌شان می‌توان به مدلول آنها پی برد.

4.4 وام‌گیری

اخذ یک واژه از زبان‌های بیگانه (معمولاً غربی) با همان مفهومی که در زبان مبدأ دارد. وام‌گیری عمدتاً در موارد زیر صورت می‌گیرد:

4.4.1 واحدهای اندازه‌گیری و اسامی شیمیایی و نام داروها و مانند آنها؛

4.4.2 واژه‌های اروپایی که هرچند در میان عموم فارسی‌زبانان متداول نیستند،

شرایط مندرج در بندهای 1.4.4، 2 و 1.4.4.3 واژه‌های اروپایی را دارند.

وام‌گیری یکی از شیوه‌های گسترش واژگان زبان‌هاست. اگر وام‌گیری به صورت محدود و سنجیده و براساس ضوابط مشخصی صورت بگیرد نه تنها به زبان آسیب نمی‌رساند، بلکه غنای واژگانی آن را افزایش نیز می‌دهد. فرهنگستان زبان و ادب فارسی وام‌گیری اصطلاحات زیر را مجاز می‌داند:

4.4.1 واحدهای اندازه‌گیری مانند «متر» و «اهم» و «پاسکال»، نام مواد شیمیایی مانند «آمونیاک» و «اتیلن» و «بنزن»، و نام داروها مانند «فتوباریتال» و «آسپیرین». افزون بر این، مقرر شده است که در آن دسته از نام‌های مواد شیمیایی که از چند اسم ترکیب شده‌اند، ترتیب نام‌ها به همان صورتی باشد که در فرمول‌نویسی معمول است:



سدیم پرمنگنات



کلسیم هیدروکسید



پتاسیم کلرات

4.4.2 در صورتی که در مقابل یک مفهوم نتوان در گنجینه واژگانی زبان فارسی لفظ مناسبی یافت، می‌توان واژه بیگانه‌ای را به وام گرفت. چنین واژه‌ای باید دو ویژگی داشته باشد: یکی اینکه در زبان مبدأ واژه‌ای بسیط باشد و اگر هم بسیط نیست ساختار صرفی آن چنان باشد که مانع از اعمال فرایندهای واژه‌سازی فارسی بر روی آن نشود. زیرا صرف وام‌گیری زبان را تضعیف نمی‌کند، بلکه بی‌استفاده ماندن دستگاه واژه‌سازی است که به زبان آسیب می‌رساند. اگر به وام‌واژه‌های عربی در زبان فارسی توجه کنیم می‌بینیم که واژه‌های بسیط عربی بیش از واژه‌های مشتق آن در دستگاه واژه‌سازی فارسی هضم و جذب شده‌اند. مثلاً از واژه بسیط «فهم» واژه‌هایی مانند «فهمیده» و «فهمیدن» و «زودفهم» و «فهمیدگی» ساخته شده است.

دیگر اینکه غالب متخصصان معادل‌یابی برای آن را ضروری ندانند. برخی واژه‌های بیگانه، غالباً به دلیل قدمت و گستردگی استفاده از آنها، در نزد اهل تخصص چنان طبیعی می‌نمایند که معادل‌یابی برای آنها ضروری به نظر نمی‌رسد، مانند واژه‌های «اتم» و «رادیو» و «تلفن». اگر واژه بیگانه‌ای هر دو ویژگی یادشده را دارا باشد، می‌توان آن را به وام‌گرفت و برگنجینه واژگانی زبان فارسی افزود.

5. روش‌های معادل‌یابی

معادل‌یابی عبارت است از برگزیدن یک واژه یا عبارت یا صورت اختصاری در مقابل یک لفظ بیگانه.

معادل‌یابی به دو صورت انجام می‌گیرد:

5.1 معادل‌یابی مفهومی

در این روش بدون توجه به ساختار اصطلاح بیگانه و فقط با در نظر گرفتن معنی و تعریف آن در زبان فارسی یک معادل یافته یا ساخته می‌شود.

5.2 گرده‌برداری

در این روش معادل‌یابی با توجه به ساختار اصطلاح بیگانه صورت می‌گیرد، به این معنی که در مقابل هر جزء معنی‌دار اصطلاح بیگانه یک جزء معنی‌دار در زبان فارسی قرار داده می‌شود.

معادل‌یابی با هریک از دو روش بالا که صورت گیرد، در قالب یکی از شیوه‌های واژه‌گزینی می‌گنجد.

هنگامی که فرد قصد دارد در مقابل یک اصطلاح بیگانه معادلی اختیار کند دو امکان در پیش رو دارد. یکی اینکه فقط معنی و تعریف آن اصطلاح را در نظر گیرد و با توجه به آن معادلی بسازد یا از میان واژه‌های موجود زبان معادلی اختیار کند، مانند قرار دادن واژه «برج»

در مقابل skyscraper یا ساختن واژه «کارنامک» در مقابل واژه resume. اتخاذ چنین روشی معادل‌گزینی مفهومی است.

امکان دیگر این است که برای معادل‌گزینی، به ساختمان واژه بیگانه توجه شود و در مقابل هر جزء ساختاری آن در زبان مبدأ یک جزء ساختاری در زبان مقصد (در اینجا فارسی) یافته شود. این شیوه واژه‌گزینی در بسیاری از زبان‌ها رایج است و در زبان فارسی سابقه‌ای طولانی دارد. در اینجا نمونه‌هایی از گرده‌برداری فارسی از واژه‌های عربی و اروپایی شاهد آورده‌ایم:

سالك	رهرو
لسان‌الثور	گاوزبان
لسان‌العصفور	زبان‌گنجشک
skyscraper	آسمان‌خراش
loudspeaker	بلندگو
waiting list	فهرست انتظار

مزایا و معایب گرده‌برداری: باتوجه به اینکه امروز غالب واژه‌های علمی از زبان انگلیسی وارد زبان فارسی می‌شوند و این دو زبان در حوزه فرایندهای واژه‌سازی همانندی‌هایی دارند، گرده‌برداری کار واژه‌گزینی را تسهیل می‌کند. از همانندی‌های زبان فارسی و انگلیسی در زمینه واژه‌سازی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

1. هر دو زبان در واژه‌سازی هم از اشتقاق سود می‌جویند و هم از ترکیب، برخلاف زبان‌های عربی و فرانسه که عمدتاً از اشتقاق سود می‌جویند. نمونه‌هایی از واژه‌های مشتق انگلیسی و معادل‌های فارسی آنها:

faulting	گس‌لش	sensor	حسگر
emitter	گسیلنده	bending	خمش
dizziness	گیجی	excursionist	تفرجگر

2. هر دو زبان در ساختن واژه‌های مرکب توانایی کم‌نظیری دارند و واژه‌هایی با مقوله‌های دستوری متفاوت را باهم ترکیب می‌کنند. نمونه‌هایی از واژه‌های مرکب انگلیسی و معادل فارسی آنها:

make-up	چهره‌پردازی	skyscraper	آسمان‌خراش
calorimeter	گرماسنج	gemstone	گوهرسنگ
line hunting	خط‌یابی	car wash	خودروشویی

مزیت دیگری که گرده‌برداری دارد این است که چون واژه ساخته شده در زبان فارسی ساختاری همانند معادل بیگانه دارد، اشتقاق‌ها و ترکیب‌های بعدی که ممکن است بعدها از واژه بیگانه گرفته شود قابل اقتباس است.

اما گرده‌برداری روشی نیست که کاربرد آن در همه موارد مناسب باشد، مثلاً ممکن است واژه‌ای که از رهگذر آن حاصل می‌شود از نظر معنایی در زبان فارسی ناموجه به نظر برسد، مانند «سیب‌زمینی» که گرده‌برداری از عبارت فرانسوی *pomme de terre* است، و نیز ممکن است واژه حاصل‌آمده ساختاری غریب و نامأنوس داشته باشد، مانند «روان‌ایستایی‌شناخت» در مقابل *psychostatics*.

معادل‌یابی خواه به صورت مفهومی باشد و خواه گرده‌برداری، در قالب یکی از شیوه‌های واژه‌گزینی می‌گنجد، برای مثال، «آسمان‌خراش» که گرده‌برداری از *skyscraper* است، واژه‌ای است مرکب که از طریق ترکیب، که یکی از روش‌های *واژه‌سازی* است، حاصل آمده است و «کارنامک» که واژه‌ای است مشتق و از رهگذر معادل‌یابی مفهومی ساخته شده نیز از طریق اشتقاق، که باز هم یکی از روش‌های *واژه‌سازی* است، به دست آمده است.

6. ضوابط واژه‌گزینی

مراد از ضوابط واژه‌گزینی بایدونبایدها و اولویت‌هایی است که شایسته است در امر واژه‌گزینی رعایت شود.

1.6 در ساختن اصطلاح باید قواعد دستور زبان فارسی رعایت شود؛

2.6 در واژه‌گزینی شایسته است اصطلاحی برگزیده شود که بتوان آن را، بنا به

ضرورت، در فرایندهای واژه‌سازی بعدی، یعنی انواع اشتقاق و ترکیب، به کار برد؛

3.6 در واژه‌گزینی باید قواعد آوایی زبان فارسی رعایت شود. همچنین تلفظی از وام‌واژه‌ها اختیار شود که با قواعد واج‌آرایی و ساختار هجایی زبان فارسی مطابقت داشته باشد؛

6.4 در املاي واژه‌ها باید از دستور خط فرهنگستان پیروی شود. در صورت نیاز می‌توان از علائم سجاوندی که هنوز در خط فارسی قبول عام نیافته‌اند نیز استفاده کرد؛

6.5 فرهنگستان می‌تواند بنا به ضرورت از فرایندهای واژه‌سازی کم‌سابقه یا بی‌سابقه در زبان فارسی استفاده کند؛

6.6 هر واژه‌ای را که فارسی محسوب شود، صرف‌نظر از تبار آن، می‌توان در فرایندهای واژه‌سازی به کار برد و با پیشوندها و پسوندها و واژه‌های اصیل فارسی ترکیب کرد و با آن واژه یا واژه‌های جدید ساخت؛

7.6 در مورد اشتراک لفظی و معنایی در واژه‌های بیگانه و معادل‌های فارسی آنها از ضوابط زیر پیروی می‌شود:

6.7.1 در مقابل یک لفظ بیگانه که دارای یک مفهوم مشخص است شایسته است که در تمامی حوزه‌ها یک معادل فارسی اختیار شود، مگر اینکه در حوزه‌های مختلف از دیرباز معادل‌های متفاوتی در مقابل آن لفظ بیگانه کاملاً تداول یافته باشد؛

6.7.2 در مقابل یک لفظ بیگانه در یک حوزه مشخص فقط باید یک معادل فارسی اختیار شود، مگر اینکه آن لفظ در همان حوزه دارای چند مفهوم متفاوت باشد؛

6.7.3 هرگاه یک اصطلاح بیگانه دارای چند مفهوم باشد، به‌منظور بیان دقیق مقصود، برای هر یک از مفاهیم می‌توان یک معادل فارسی اختیار کرد؛

6.7.4 در صورت وجود چند لفظ بیگانه برای یک مفهوم واحد، بهتر است در زبان فارسی در مقابل آن فقط یک معادل اختیار شود، اما بنا به ضرورت، می‌توان برای هر یک از الفاظ بیگانه نیز معادلی برگزید؛

6.7.5 استفاده از یک معادل فارسی برای چند اصطلاح بیگانه در حوزه‌های مختلف مجاز است.

توجه کافی به باید و نبایدها و اولویت‌هایی که در بالا تحت عنوان «ضوابط واژه‌گزینی» آمده است موجب می‌شود که کار در گروه‌های تخصصی مختلف از هماهنگی بیشتری برخوردار گردد. اینک دربارهٔ هریک از این ضوابط اندکی توضیح می‌دهیم:

6.1 در ساختن اصطلاح باید قواعد دستور زبان فارسی رعایت شود.

مراد از دستور زبان مجموعهٔ قواعدی است که مشخص می‌کند چگونه تکواژها باهم ترکیب می‌شوند و واژه‌ها را می‌سازند و واژه‌ها چگونه در کنار هم قرار می‌گیرند و واحدهای بزرگ‌تر، مانند گروه و جمله، را می‌سازند.

دستور زبان به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: صرف (= ساختواژه) و نحو. در صرف از قواعدی بحث می‌شود که از رهگذر آنها واژه‌ها ساخته می‌شوند. مثلاً اینکه پسوند «-مند» به اسم افزوده می‌شود و صفت می‌سازد ناظر بر یک قاعدهٔ صرفی است و نادستوری بودن سازه‌ای مانند «خطرناک‌مند» به این دلیل است که در آن قاعدهٔ بالا (افزوده شدن پسوند «-مند» به اسم) رعایت نشده و پسوند «-مند» به صفت افزوده شده است.

در نحو از قواعدی بحث می‌شود که ناظر بر ساخته شدن گروه و بند و جمله است. برای مثال، بر اساس قواعد نحوی زبان فارسی همهٔ حروف اضافه (به‌جز «را») قبل از گروه اسمی قرار می‌گیرند: «ما به این کتاب تاریخ علاقه‌مندیم»، اما اگر حرف اضافهٔ «به» را بعد از گروه اسمی «این کتاب تاریخ» قرار دهیم، جمله نادستوری می‌شود: «ما این کتاب تاریخ به علاقه‌مندیم».

در واژه‌گزینی عمدتاً قواعد صرف و آن بخش از قواعد نحو که ناظر بر ساخت گروه است محل توجه قرار دارد و ساختن بند و جمله به‌ندرت در مد نظر است.

همهٔ قواعد دستور زبان از نظر کاربرد بسامد یکسانی ندارند. غالب قواعد نحو بسامد زیادی دارند و از همین رو اهل زبان به‌ندرت در ساختن گروه و بند و جمله دچار اشتباه دستوری می‌شوند. اما قواعد صرف وضعیت متفاوتی دارند. برخی از قواعد صرف بسیار پرکاربرد هستند و برخی دیگر بسیار کم‌کاربرد، و در میان این دو سر طیف مراتب متعددی می‌توان قائل شد. برای مثال قاعدهٔ «اسم + ی ← صفت» بسیار پر بسامد است و هر فارسی‌زبانی می‌تواند مثال‌های متعددی شاهد بیاورد: شکاری، تقویتی، جنگی. اما کاربرد

قاعده «ستاک حال + - ند ← اسم» بسیار کم کاربرد است و اگر واژه‌هایی مانند «کشند» را که فرهنگستان بر اساس این قاعده ساخته است کنار بگذاریم، یکی دو واژه بیشتر باقی نمی‌ماند: روند، خوردن. از سوی دیگر، قاعده «ستاک حال + - ا ← صفت» که در حدود پنجاه واژه از رهگذر آن ساخته شده است (مانند بینا، شنوا، گویا) از نظر کاربرد در میانه طیف قرار می‌گیرد. اهل زبان قواعد پرسامد را بر اساس شم زبانی خود، به صرافت طبع، و بی‌آنکه فرایندهای واژه‌سازی را آگاهانه آموخته باشند به کار می‌برند. اما استفاده از قواعد کم‌سامدتر به آموزش نیاز دارد و از آنجاکه در واژه‌گزینی ناگزیریم از همه امکانات زبان بهره بگیریم، آموختن این قواعد ضروری است. ناآگاهی از قواعد واژه‌سازی گاه به ساخته شدن واژه‌هایی نادرست، مانند «ژرفنا»، انجامیده است که برخی رواج نیز یافته‌اند. صورت درست این واژه همان «ژرفا» است که بر اساس قاعده «صفت + - ا ← اسم» ساخته شده است، قاعده‌ای که کاربردش را در واژه‌های «پهنا» و «درازا» و «گرما» نیز می‌بینیم.

2.6. در واژه‌گزینی شایسته است اصطلاحی برگزیده شود که بتوان آن را، بنا به ضرورت، در فرایندهای واژه‌سازی بعدی، یعنی انواع اشتقاق و ترکیب، به کار برد.

سهولت به‌کارگیری اصطلاحات در فرایندهای ترکیبی و اشتقاقی و تصریفی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که باید در امر واژه‌گزینی محل توجه قرار گیرد. در حوزه اصطلاحات علمی در بسیاری موارد فقط با یک اصطلاح منفرد سروکار نداریم، بلکه با مجموعه‌ای از اصطلاحات که حول یک مفهوم بنیادین گرد آمده‌اند مواجه هستیم. برای مثال، «کنش» در مقابل action معادل مناسبی است، زیرا می‌توان از آن مشتق‌ها و ترکیب‌های متعددی به دست آورد، مانند: واکنش، کنش‌پذیر، واکنش‌پذیر، کنش‌پذیری، واکنش‌پذیری، کنشگر، واکنشگر. افزون بر این، این واژه‌ها در فرایندهای تصریفی نیز سهل‌تر به کار می‌روند: کنش‌ها، واکنش‌ها، واکنش‌پذیرتر. در مجموع می‌توان گفت که واژه‌های بسیط و مشتق و مرکب در مقایسه با گروه‌های نحوی هم کوتاه‌ترند و هم با سهولت بیشتری در فرایندهای واژه‌سازی به کار می‌روند، در این مورد می‌توان دو اصطلاح «قمر مصنوعی» و «ماهواره» را که هر دو در مقابل satellite به کار رفته‌اند باهم مقایسه کرد.

3.6 در واژه‌گزینی باید قواعد آوایی زبان فارسی رعایت شود. همچنین باید تلفظی از وام‌واژه‌ها اختیار شود که با قواعد واج‌آرایی و ساختار هجایی زبان فارسی مطابقت داشته باشد.

یکی از اصول واژه‌گزینی رعایت قواعد آوایی زبان فارسی است. اهل زبان تمایل به ادای کلماتی دارند که تنافر آوایی نداشته باشند و آسان تلفظ شوند. رعایت قواعد آوایی باعث خوش‌آهنگ شدن کلمات و تلفظ آسان آنها و افزایش بخت رواج واژه می‌شود. سهولت تلفظ و خوش‌آهنگی کلمات مربوط به چگونگی هم‌نشینی صامت‌ها در هجاها و چگونگی هم‌نشینی آنها در مرز هجاها و نحوه قرار گرفتن هجاها در کنار یکدیگر است.

صامت‌های زبان فارسی با الگوی مشخصی در درون هجا قرار می‌گیرند. در زبان فارسی 23 صامت وجود دارد. این صامت‌ها محدودیت‌های هم‌نشینی دارند. مثلاً در زبان فارسی 8 صامت انفجاری هست که منطقاً باید 64 امکان هم‌نشینی برای آنها وجود داشته باشد، ولی محدودیت‌های مذکور باعث می‌شود که بیش از 14 خوشه دوصامتی وجود نداشته باشد. هشت صامت انفجاری زبان فارسی عبارت‌اند از ق (q)، ک (k)، گ (g)، ت (t)، د (d)، پ (p)، ب (b) به‌اضافه همزه (ʔ). به لحاظ نظری، احتمال هم‌نشینی هر مصوت با خودش و با دیگر مصوت‌ها وجود دارد که در این حالت 64 امکان هم‌نشینی وجود خواهد داشت. از این 64 امکان چنان‌که اشاره شد فقط برخی از آنها به کار می‌رود: خوشه‌هایی نظیر tk و tʔ و qd، bt و qb و bd در کلماتی مثل قطع و پتک و عقد و ثبت و نقب و عبد. این محدودیت‌ها یا به سبب محدودیت‌های اندام‌های گفتار یا به دلیل عادت‌های زبانی فارسی‌زبانان است. البته گاهی نیز هم‌نشینی صامت‌ها در درون هجا اتفاقی است و می‌توان برای ساختن واژه جدید از اجتماع صامت‌هایی که از سر اتفاق در کنار هم نیامده‌اند استفاده کرد.

البته اهل زبان برای تسهیل تلفظ واژه‌ها از فرایندهایی نظیر همگونی و حذف و ادغام و قلب استفاده می‌کنند، اما بهتر است واژه‌های جدیدی که ساخته می‌شود از همان ابتدا منطبق با عادت زبانی فارسی‌زبانان باشد تا تلفظ به نظر ثقیل نیاید و ناخودآگاه از به کار بردن آنها پرهیز نکنند.

محدودیت هم‌نشینی صامت‌ها در مرز هجاها یعنی محل پیوستن عناصر واژگانی با یکدیگر بسیار کمتر از محدودیت هم‌نشینی آنها در درون هجاست. ولی باوجود این، توجه

نکردن به هم‌نشینی صامت‌ها در مرز هجاها نیز ممکن است باعث ساخته شدن کلماتی شود که فارسی‌زبانان از به کار بردن آنها پرهیز کنند. مثلاً در کلمهٔ مرکب فرضی «پتک‌قطع‌کن» از لحاظ نظری مشکلی وجود ندارد زیرا «پتک» و «قطع» دو واژهٔ رایج در زبان فارسی‌اند که در کنار بن مضارع «کن» آمده‌اند، اما هم‌نشینی دو صامت انفجاری پایانی کلمه «پتک» با صامت انفجاری آغازی کلمهٔ «قطع» باعث ثقیل شدن تلفظ این کلمهٔ مرکب شده است. هرچند قرار گرفتن 7 صامت انفجاری در کل این کلمهٔ مرکب را هم باید در ثقیل کردن تلفظ آن مؤثر دانست.

کوتاهی و بلندی هجاها و شیوهٔ هم‌نشینی آنها نیز یکی دیگر از دلایلی است که ممکن است در سهولت یا سختی تلفظ کلمات تأثیر داشته باشد. مثلاً در همان کلمهٔ مرکب فرضی «پتک‌قطع‌کن» دو هجای کشیده در کنار هم قرار گرفته و دلیل دیگری برای سنگینی تلفظ آن شده است. دو هجای اول این کلمه یعنی پتک (potk) و قطع (qatʔ) به خوشهٔ دو صامتی ختم شده است. در این حالت مصوتی که قبل از خوشهٔ دو صامتی قرار گیرد کشیده می‌شود و قرار گرفتن این گونه هجاها در کنار هم باعث دشواری تلفظ می‌گردد. استفادهٔ مناسب از هجاهای کوتاه و بلند یکی از راه‌های افزایش بخت رواج واژه است. گاهی اتفاق می‌افتد که واژهٔ معادل از واژهٔ بیگانه بلندتر است، ولی نوع هجاها و آرایش آنها به گونه‌ای است که اهل زبان به کاربرد آن تمایل پیدا می‌کنند و آن را به واژهٔ بیگانه ترجیح می‌دهند.

در تلفظ واژه‌های بیگانه نیز شایسته است آن تلفظی برگزیده شود که با قواعد واج‌آرایی و ساختار هجایی فارسی سازگار باشد. برای مثال، در زبان فارسی هیچ واژه‌ای با دو صامت آغاز نمی‌شود، از این رو، واژهٔ standard در فارسی به صورت «استاندارد» تلفظ می‌شود که باید همین تلفظ را پذیرفت و ضبط کرد. مثال دیگر پسوند -ism در واژه‌هایی مانند cubism و socialism است که در زبان فارسی به صورت «-یسم» رواج یافته است، اما در زبان انگلیسی تلفظ دیگری دارد: -izm. تلفظ رایج را نباید به بهانهٔ تفاوت آن با تلفظ انگلیسی تغییر داد.

6.4 در املای واژه‌ها باید از دستور خطّ فرهنگستان پیروی شود. در صورت نیاز می‌توان از علائم سجاوندی‌ای که هنوز در خطّ فارسی قبول عام نیافته‌اند نیز استفاده کرد.

از دیرباز تا عصر حاضر شیوه نوشتن واژه‌های فارسی، به‌ویژه واژه‌های مرکب یا مشتق، در متون مختلف تفاوت‌های چشمگیری داشته است. در پنجاه شصت سال اخیر که آموزش عمومی گسترش بسیار یافته است عده‌ای از صاحب‌نظران بر آن شده‌اند تا دربارهٔ یکسان کردن املای واژه‌ها به چاره‌اندیشی بپردازند. از همین رو، شیوه نگارش واژه‌ها از آغاز کار فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دستور کار آن قرار گرفت و این فرهنگستان، با بهره‌گیری از نظر استادان و متخصصان، در سال 1378 ضوابطی را در قالب دستور خطّ فارسی منتشر کرد. پس از چاپ و پخش این جزوه جمع زیادی از صاحب‌نظران دربارهٔ محتوای آن به اظهار نظر پرداختند و فرهنگستان با در نظر گرفتن آرای آنان در سال 1381 ویراست جدیدی از دستور خطّ را منتشر کرد. در سال 1385 فرهنگ / املایی خطّ فارسی که در آن املای واژه‌ها بر اساس دستور خطّ و با ترتیب الفبایی فهرست شده است انتشار یافت.

گروه واژه‌گزینی در املای واژه‌ها از دستور خطّ مصوّب فرهنگستان پیروی می‌کند. افزون بر این، بعضی از نشانه‌های سجاوندی را که دستور خطّ متعرض آنها نشده است ممکن است به کار ببرد، مانند خطّ تیره کوتاه در واژه‌های مرکبی مانند «یخچال - یخ‌زن» و «پیاده - سوار». دو واژه‌ای که از طریق تیره کوتاه به هم ارتباط می‌یابند به یک مقولهٔ دستوری تعلق دارند و در مجموع یک واحد دستوری - معنایی را می‌سازند. برای مثال، اصطلاح «پایستگی جرم - انرژی» که در مقابل mass-energy conservation تصویب شده است، به معنی پایستگی جرم و انرژی نیست، بلکه به معنی پایستگی رابطهٔ میان جرم و انرژی است.

6.5 فرهنگستان می‌تواند بنا به ضرورت از فرایندهای واژه‌سازی کم‌سابقه یا بی‌سابقه در زبان فارسی استفاده کند.

جهان مدرن برای همهٔ زبان‌ها وضعیت خاصی پیش آورده که در گذشته سابقه نداشته است. در این عصر علم و فناوری با چنان سرعتی رشد و گسترش می‌یابد و نیاز به اصطلاحات جدید در حوزه‌های مختلف پژوهش چنان ابعادی به خود گرفته است که دیگر

زبان معمولی کوچک و بازار و نیز زبان ادبی پاسخگوی آن نیست. زبان‌های اروپایی برای رفع نیازهای واژگانی خود نه تنها هزاران ریشه لغت از زبان‌های یونانی و لاتین به وام گرفته‌اند، بلکه برحسب نیاز، از وام‌گیری پسوندها و پیشوندهای لاتین و یونانی نیز ابا نداشته‌اند. افزون بر این، در واژه‌سازی روش‌هایی ابداع کرده‌اند که در هیچ زبانی به‌طور طبیعی یافت نمی‌شود، و سرواژه‌سازی یکی از آنهاست. گاهی نیز با افزودن پیشوندها و پسوندها به یک ریشه واژه‌هایی بسیار طولانی ساخته‌اند، مانند *disestablishmentarianism* در انگلیسی و *anticonstitutionnellement* در فرانسه.

بی‌تردید در زبان فارسی نیز در مواردی به‌ناگزیر باید از فرایندهای واژه‌سازی‌ای استفاده کرد که کم‌سابقه یا بی‌سابقه‌اند. در اینجا چند فرایند را به‌عنوان مثال شاهد می‌آوریم:

6. 5. 1 استفاده از مصدر برساخته

مصدر برساخته که نام دیگر آن مصدر جعلی یا مصدر تبدیلی است، مصدری است که با افزودن پسوند «یدن» به اسم یا صفت به دست می‌آید. این روش مصدرسازی هم با واژه‌های اصیل و هم با وام‌واژه‌ها در زبان فارسی سابقه داشته است، مانند جنگیدن، رزمیدن، تندیدن، طلبیدن، فهمیدن، رقصیدن، بلعیدن. و امروز نیز در زبان عامه مردم گاهی چنین مصدرهایی ساخته می‌شود: توپیدن، شوتیدن، گازیدن. از چند دهه قبل در میان متخصصان این بحث مطرح بوده است که از این فرایند در ساختن اصطلاحات علمی استفاده کنند و با ساختن مصدر، مشتق‌های مورد نیاز خود را از آن به دست آورند. برای مثال، غلامحسین مصاحب در *دائرةالمعارف فارسی* مصدر «آیدن» را در مقابل *hydrate* به‌کار برده و از آن مشتق «آبیده» را به دست آورده است. دیگر مثال‌ها «قطبیدن» و «یونیدن» است (به ترتیب در مقابل *polarize* و *ionize*) که از آنها «قطبش» و «قطبان» یا «قطبنده» و «قطبیده» و «یونش» و «یونیده» و «یوننده» به دست آمده است.

6. 5. 2 استفاده از پسوند صفت‌ساز «یک»

در فارسی معمول‌ترین روش برای ساختن صفت افزودن پسوند «-ی» به اسم است، مانند فرهنگی، نظامی، کتابی. اما در مواردی که خود اسم به صدای [i]، مثلاً به پسوند اسم مصدرساز

«ی» ختم می‌شود، مانند «جامعه‌شناسی»، روش معمول این است که صفت را با ستاک گذشته فعل می‌سازند و در نتیجه صفت جامعه‌شناسی می‌شود: «جامعه‌شناختی».

راه دیگر این است که برای ساختن صفت از پسوند «-انه» استفاده شود، به این ترتیب که پسوند اسم مصدر ساز «-ی» حذف می‌گردد و پسوند «-انه» افزوده می‌شود: سخن‌سنجی ← سخن‌سنجانه.

راه دیگر این است که اسم مصدر با پسوند «-ش» ساخته می‌شود و سپس پسوند صفت‌ساز «-ی» افزوده می‌گردد، مانند زیست‌سنجشی.

اما اگر در مورد واژه‌های هیچ‌یک از این روش‌ها کارساز نباشد، می‌توان از پسوند صفت‌ساز «-یک» که صورت پهلوی پسوند «-ی» کنونی است استفاده کرد. کاربرد این پسوند که در فارسی امروز نیز در واژه‌های «نزدیک» و «تاریک» و «زندیق» (= زندیک) باقی مانده است در یکی دو واژه به تصویب فرهنگستان رسیده است: خوارزمیک.

6.5.3 سرواژه‌سازی

سرواژه‌سازی که شرح آن در «شیوه‌های واژه‌گزینی» آمده، از روش‌هایی است که در فارسی سابقه نداشته است، اما اکنون کاربرد آن رو به افزایش است.

6.6 هر واژه‌ای را که فارسی محسوب شود، صرف‌نظر از تبار آن، می‌توان در فرایندهای واژه‌سازی به کار برد و با پیشوندها و پسوندها و واژه‌های اصیل فارسی ترکیب کرد و با آن واژه یا واژه‌های جدید ساخت.

در هزار سال گذشته واژه‌های بسیاری از ترکیب واژه‌ها و پیشوندها و پسوندهای اصیل فارسی با واژه‌های عربی ساخته شده است. مثال‌های زیر مشتق از خروار است: غمگین، غم‌افزا، غمخوار، عیب‌پوش، عیناک، فهمیده، منجلاب، تعلیم‌گر، عشوهرگر. فرهنگستان، در مقام برنامه‌ریز زبان، در واژه‌سازی، بیش از آنکه به تبار واژه‌ها توجه داشته باشد، به امکان چرخش آنها در مقوله‌های مختلف دستوری و ساختن واژه‌های جدید از آنها توجه دارد.

بنابراین، عقیدهٔ افرادی که ترکیب وام‌واژه‌ها را با واژه‌ها و پسوندها و پیشوندهای اصیل فارسی درست نمی‌دانند مقبول فرهنگستان نیست، چون هم با سنت دست‌کم هزارسالهٔ واژه‌سازی در زبان فارسی متعارض است و هم از توان واژه‌سازی فارسی می‌کاهد.

6.7 در مورد اشتراک لفظی و معنایی در واژه‌های بیگانه و معادل‌های فارسی آنها از ضوابط زیر پیروی می‌شود:

6.7.1 در مقابل یک لفظ بیگانه که دارای یک مفهوم مشخص است شایسته است که در تمامی حوزه‌ها یک معادل فارسی اختیار شود، مگر اینکه در حوزه‌های مختلف از دیرباز معادل‌های متفاوتی در مقابل آن لفظ بیگانه کاملاً تداول یافته باشد.

هر واژه علامت یا نشان صوتی یا تصویری معنایی خاصی در ذهن است که با دیدن یا شنیدن آن صوت یا تصویر، آن معنا به ذهن متبادر می‌شود. به تعبیر دیگر، هر واژه یک شناسه است. در هر نظام شناسه‌گذاری شده، منطقی آن است که هر شناسه در برابر یک عنصر از آن نظام قرار گیرد و در نظام واژگانی، به‌ویژه در حیطهٔ علوم، ضروری است که هر شناسه یا واژه فقط نشان یک مفهوم باشد. انتخاب شناسه‌ها یا واژه‌های مختلف برای یک مفهوم، یا یک شناسه یا واژه برای چند مفهوم، برخلاف منطق شناسه‌گذاری است، زیرا موجب تشتمت خواهد شد. به عبارت دیگر، در زبان علم، برای انتقال درست مفاهیم، باید از واژه‌های تثبیت‌شده‌ای بهره گرفت که همه جا نزد گوینده و مخاطب معنی مشترکی داشته باشد. در طی سال‌های گذشته، به علت نبود واژه‌گزینی سازمان‌یافته، برای برخی اصطلاحات بیگانه گاه بیش از ده معادل به کار رفته است. مثال‌های زیر شواهدی از کثرت معادل‌های برخی اصطلاحات علمی است:

congruent

هم‌نہشت، کنگرو، هم‌ارز، مساوی، متساوی، متساوی مستقیم، برابر، هم‌باقی‌مانده، هم‌قدر، هم‌آیند، هم‌بُن، قابل انطباق، هم‌مقدار (واژگان ریاضی، محمد باقری).

irreversible

برگشت‌ناپذیر، غیر بازگشتنی، یک‌طرفه، یک‌طرفی، وانگشتنی، بازگشت‌ناپذیر، ناواگشتنی، یک‌جانبه، یک‌جهتی، ناب‌گشتنی (واژگان شیمی و مهندسی شیمی، علی پورجوادی).

عکس این حالت نیز وجود دارد که در مقابل چندین لفظ فرنگی یک معادل فارسی وجود دارد:

تجزیه (واژگان شیمی و مهندسی شیمی، علی پورجوادی)

disintegration, decomposition, analysis, decay, dispersion, resolution, dissociation

مقصود از واژه‌گزینی و معادل‌یابی دقیق کردن مفاهیم است. برای دقیق کردن مفاهیم باید به تفاوت‌های ظریف معنایی الفاظ، چه در زبان مبدأ و چه در زبان مقصد، توجه کرد. از این رو، چنانچه در واژه‌گزینی بتوانیم در مقابل یک مفهوم و یک لفظ، یک معادل برگزینیم، به مقصود نزدیک‌تر شده‌ایم. نمونه‌های زیر از این دست است:

coccus	گویزه
vegetarian	گیاه‌خوار
eigenvector	ویژه‌بردار
eigenstate	ویژه‌حالت

گاه با وجود یک مفهوم مشخص برای یک لفظ بیگانه در حوزه‌های مختلف معادل‌های متفاوتی تداول یافته است که تغییر دادن آنها امکان‌پذیر نیست و به‌ناچار باید آنها را پذیرفت. علاوه بر آنکه گاه بهتر است، با توجه به حوزه کاربرد، معادل‌ها متفاوت باشند. نمونه‌های زیر گویای این مطلب است:

assimilation 1 گوارد (زمین‌شناسی)

تعریف: یکی شدن بیگانه‌سنگ‌ها و اجزای شیمیایی آنها با توده‌ای از ماگما و هضم آنها در ماگما.

assimilation 2 همگونی، همگون‌شدگی (زبان‌شناسی)

تعریف: فرایندی که از طریق آن مشخصه یا مشخصه‌های یک واحد آوایی برای مطابقت با مشخصه یا مشخصه‌های واحد آوایی دیگر پیش یا پس از آن تغییر می‌کند.

duplication 1

تکثیر (سینما و تلویزیون)

تعریف: تهیه نسخه یا نسخه‌های متعدد از نسخه اصلی فیلم یا ویدئو.

duplication 2

دو تاشدگی (زیست‌شناسی)

تعریف: فرایندی که در آن یک قطعه ژنی در فام‌تن تکرار می‌شود.

attachment 1

اتصال (شیمی)

تعریف: تبدیل یک واحد مولکولی (جزء مورد عمل) فقط با تشکیل یک پیوند دومرکزی به واحد مولکولی دیگر، بی‌آنکه در پیوندهای جزء مورد عمل تغییری روی دهد.

attachment 2

دلبستگی (روان‌شناسی)

تعریف: گرایش کودک به برقراری ارتباطی نزدیک و صمیمانه با برخی از افراد و احساس امنیت بیشتر در حضور آنها، مانند ارتباط فرزند با والدین.

2.7.6 در مقابل یک لفظ بیگانه در یک حوزه مشخص فقط باید یک معادل فارسی اختیار شود، مگر اینکه آن لفظ در همان حوزه دارای چند مفهوم متفاوت باشد.

درباره ضرورت به کار بردن یک معادل در مقابل یک واژه با مفهوم مشخص در بند 1.7.6 توضیح داده شد. گاه ممکن است در یک حوزه یک لفظ دارای چند مفهوم باشد. از آنجاکه در واژه‌گزینی برای دقیق کردن مفاهیم بهتر است در مقابل هر مفهوم لفظ معینی به کار ببریم، بهتر است در مقابل هریک از مفاهیم واژه در زبان مبدأ، در زبان فارسی یک معادل انتخاب کنیم. باید توجه داشت که واژه‌ها در زبان اول به تدریج می‌توانند معانی متفاوت بگیرند و در بافت‌های مشخص به کار روند، بی‌آنکه مفاهیم آنها با یکدیگر خلط شود. از آنجاکه در واژه‌گزینی در زبان دوم این سیر و تحول زبانی صورت نگرفته و اهل زبان دوم به‌ناگاه با یک واژه در برابر چند مفهوم مواجه می‌شوند، برای تفکیک مفاهیم از یکدیگر لازم است معادل‌های جداگانه اختیار شود. نمونه‌های زیر مسئله را روشن می‌سازد:

theatre 1

تماشاخانه، نمایش سرا (هنرهای نمایشی)

تعریف: بنایی مرکب از حداقل یک تالار برای اجرا و تماشای انواع نمایش.

theatre 2

نمایش (هنرهای نمایشی)

تعریف: بیان رشته‌رویدادهایی داستان‌گونه بر اساس ضوابطی معین در برابر تماشاگران با استفاده از گفتار و حرکات چهره و بدن.

theme 1

آغازگر (زبان‌شناسی)

تعریف: در دستور نقش‌گرا، سازه آغازین پیام.

theme 2

پذیرنده (زبان‌شناسی)

تعریف: در دستور زایشی، یکی از نقش‌ها یا حالت‌های معنایی گروه‌های اسمی که نشان‌دهنده کنش یا وضعیت یا تملک‌پذیری آن گروه اسمی در جمله است.

seed bed 1 (بسترپذرد (کشاورزی - زراعت و اصلاح نباتات)

تعریف: زمینی که برای بذرکاری آماده شده باشد.

seed bed 2 (خزانه (کشاورزی - زراعت و اصلاح نباتات)

تعریف: زمینی که نشا را قبل از انتقال به محل دائمی خود در آن می‌کارند.

6.7.3 هرگاه یک اصطلاح بیگانه دارای چند مفهوم باشد، برای هر یک از مفاهیم می‌توان یک معادل فارسی اختیار کرد.

در بندهای 6.7.1 و 6.7.2 تأکید بر تقابل یک واژه و یک مفهوم بود، مگر در موارد استثنا، که صراحتاً آمده است. از این رو، ارجح است که در برابر یک مفهوم یک معادل وجود داشته باشد، حتی اگر در زبان مبدأ برای چند مفهوم فقط یک لفظ وجود داشته باشد. مثال‌های بندهای 6.7.1 و 6.7.2 در این مورد نیز صدق می‌کند.

6.7.4 در صورت وجود چند لفظ بیگانه برای یک مفهوم واحد، بهتر است در زبان فارسی در مقابل آن فقط یک معادل اختیار شود، اما بنا به ضرورت، می‌توان برای هر یک از الفاظ بیگانه نیز معادلی برگزید.

در زبان مبدأ گاه ممکن است بنا به دلایل تاریخی یا اجتماعی یا سلیقه‌ای یا به دلیل پیشرفت علم و فناوری در برابر یک مفهوم واحد چند لفظ در طی سال‌ها وضع شود. در زبان

دوم، چنانچه امکان‌پذیر باشد، بهتر است از تعدد معادل پرهیز شود و اساس کار واژه‌گزینی که وضع یک معادل در مقابل یک مفهوم است رعایت شود. نمونه‌های زیر از این دست است:
نمایشنامه‌نویس playwright, dramatist

نمای کج‌زاویه canted shot, off-angle shot, dutch angle shot, dutch tilt shot
تارک‌تن apical body, perforatorium, acrosome

در مواردی این کار امکان‌پذیر نیست، چرا که الفاظ مترادف در زبان اول، هرچند مفهوم یکسان دارند، کاربرد آنها یکسان نیست و نمی‌توانند دقیقاً به‌جای یکدیگر به کار روند. گاه نیز الفاظ به‌قدری با یکدیگر تفاوت دارند که چنانچه معادلی متناسب با یکی از آنها وضع کنیم، هنگامی که در برابر لفظ دیگر قرار می‌گیرد، کاملاً غریب به نظر می‌رسد. نمونه‌های زیر گویای این مطلب است:

پادمشتق antiderivative که مترادف است با: تابع اولیه primitive function

شفق دائمی permanent aurora که مترادف است با: هوادرخش airglow

گروه جابه‌جایی commutative group که مترادف است با: گروه آبدلی Abelian group

گاه نیز الفاظ مترادف در زبان دوم به دلیل وجود دو صورت کامل و اختصاری در زبان اول به وجود می‌آید، از آن جمله:

خط پَربند coutour line که مترادف است با: پَربند countour

دیدبانی وضع هوا eather observation که مترادف است با: دیدبانی observation

6.7.5 استفاده از یک معادل فارسی برای چند اصطلاح بیگانه در حوزه‌های مختلف مجاز است.

گاه در زبان اول برای مفاهیم یکسان با کاربردهای مختلف یا مفاهیم نزدیک به هم در حوزه‌های متفاوت چند لفظ ساخته شده است. به هنگام بررسی این الفاظ در زبان دوم می‌توان بر اساس هدف واژه‌گزینی که قرار دادن یک لفظ در مقابل یک مفهوم است، آنها را مترادف در نظر گرفت و یک معادل در برابر تمامی آنها وضع کرد. این شیوه واژه‌گزینی بهتر است هنگامی اتخاذ شود که حوزه‌ها نزدیکی زیادی با هم نداشته باشند و واژه‌ها در حوزه‌هایی متفاوت به کار روند. نمونه‌هایی از این الفاظ در همه زبان‌ها وجود دارد. برای

مثال لفظ «شیر» در زبان فارسی به دو معنی در کاربردها و بافت‌های مختلف به کار می‌رود، یکی به معنی حیوانی درنده و دوم به معنی شیر آب. معنی دوم این لفظ بی‌ارتباط با لفظ اول نیست، چرا که احتمالاً از شکل شیرهای آب قدیمی که به شکل سر این حیوان ساخته شده بود گرفته شده است (شیر به معنی مایع خوراکی به لحاظ ریشه‌شناختی با این دو لفظ تفاوت دارد).

البته در موارد زیادی این روش امکان‌پذیر نیست، چرا که رشته‌های مختلف از ابتدا هریک در مقابل لفظ مربوط به حوزه خود معادلی را ساخته و به کار برده‌اند و وضعیت ساخت این الفاظ یکسان و در یک زمان و با یک دیدگاه نبوده است. اما تا آنجا که امکان داشته باشد می‌توان در واژه‌گزینی و واژه‌سازی‌های جدید به این صورت عمل کرد.

نمونه‌هایی از این دست در مصوّبات فرهنگستان وجود دارد:

آغازگر 1 (زبان‌شناسی) theme

تعریف: در دستور نقش گرا، سازه آغازین پیام.

آغازگر 2 (زیست‌شناسی) primer

تعریف: توالی کوتاهی از ریبونوکلیئیک‌اسید (رنا) که نقطه شروع هم‌تاسازی دی‌اکسی‌ریبونوکلیئیک‌اسید (دنا) را تعیین می‌کند.

تکثیر 1 (سینما و تلویزیون) duplication

تعریف: تهیه نسخه یا نسخه‌های متعدد از نسخه اصلی فیلم یا ویدئو.

تکثیر 2 (زیست‌شناسی) propagation

تعریف: ازدیاد گیاهان از راه‌های گوناگون از جمله بذرافشانی و قلمه‌زنی و پیوند خوابانیدن.

بادامک 1 (زیست‌شناسی) amygdaloid body

تعریف: ساختمانی بادامی شکل در دستگاه کناره‌ای که مرکز ترس است.

بادامک 2 (زیست‌شناسی) tonsil

تعریف: توده گردی که عمدتاً از بافت تنابه‌ای تشکیل شده است.

prominence

زبانہ 1 (نجوم)

تعریف: فوران‌های شعله‌مانند گاز در فام‌سپهر یا تاج خورشید که در امتداد خطوط میدان مغناطیسی قرار دارند و چگالی بیشتر و دمای کمتری نسبت به محیط اطراف خود دارند.

reed

زبانہ 2 (موسیقی)

تعریف: تیغ‌های باریک و انعطاف‌پذیر در برخی از هواصداها که با جریان هوا به ارتعاش در می‌آیند و موجب تولید صدا می‌شوند.

Principles and Regulations of Terminology

Including Explanations and Descriptions

Revised Edition

**Approved by the Academy of Persian
Language and Literature**

Terminology Department

June 2009